

سرزمین پهلویان در زمان شاه خوشین (قرن پنجم ه. ق)

طیب طاهری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۵

چکیده

تاریخ، مردمان سرزمین پهلویان را «گوران» نامگذاری کرده است. این مردم شامل قبایل و طبقات مختلف اجتماعی بوده، اما تفاوتی مابین زبان، فرهنگ و فکر آنها وجود نداشته است. پهلویان در قرون اولیه هجری دارای مناطقی خاص و دارای اعتبار علمی - فرهنگی و استراتژیک بوده به نام‌های: سیروان و سیمره، شهرزور، دینور، مایدشت، یافته و بلوران. شاه خوشین به عنوان نخستین و کلیدی‌ترین شخصیت تمام تاریخ زاگرس که ایجاد انقلاب فرهنگی می‌کند سبب می‌گردد تا زبان، فرهنگ، باور و اندیشه‌ی مردمان زاگرس امحاء نگردد و آنرا علاوه بر زنده کردن به نسل‌های پس از خود انتقال بدهد. تاریخ تولد ایشان در سال ۳۴۳ ه.ق و هم‌زمان با حکومت بدربن حسنویه برزکانی است. سپاهی به نام نهصد نهصد داشته که شامل کبار، ذهاد، هنرمندان و شاعران منطقه‌ی پهلویان (پهلویان شمالی، پهلویان جنوبی) بوده است. بر اساس شواهد و قراین موجود می‌توانیم بگوییم که اگر زاگرس با تمام فاکتورهای فرهنگی و هویت شناختی‌اش زنده است به خاطر وجود شاه خوشین و مجاهدت‌های ایشان بوده است.

کلید واژه: پهلویان، گوران، شاه خوشین، لرستان، شهرزور، بلوران، دینور.

Pahlavian region at the era of Shah Khoshin (5th century AH)

Tayeb Taheri¹

Recive data: 2020/09/26

Accpte data: 2020/11/05

Abstract:

Pahlavian people were historically called "Gorans". The people included different tribes and various social ranks but there were no differences in language, culture, and thought. In the early centuries AH, Pahlavian had particular regions, and had a scientific-cultural and strategic status and mentioned by different names such as Sirwan, Seimara, Shahrizur, Dinavar, Maidasht, Yafteh, and Bolouran. Shahkhoshin as the first and key figure throughout the Zagros history, launched a cultural revolution and saved the language, culture, beliefs, and thoughts of the people of Zagros, and moreover, he passed them on to his succeeding generations. He was born in 343 AH during the reign of Badr bin Hasanwayh Barzikani. He had an army called Nine Hundred and Nine Hundred, which included confidants, ascetics, artists and poets of the Pahlavian region (North Pahlavian and South Pahlavian). Based on the available evidences, we can say, if Zagros is alive with all its cultural and identity factors, it is all thanks to Shah khoshin and his endeavors.

Keywords: Pahlavian, Goran, Shah Khoshin, Lorestan, Shahrzor, Bulouran, Dinavar.

1- Author and Researcher

مقدمه

گفته می‌شود جغرافیای پهلویان و گوران از جنوبی‌ترین نقاط زاگرس تا نواحی زنجان و مکریان، و از آنجا تا قزوین و دیلمستان را شامل می‌گردد؛ که همسانی سکنه‌ی ایالات گرگان و طبرستان (مازندران) با نواحی زاگرس مرکزی، نوشته‌ی روی مسکوکات ایشان به زبان پهلوی حتی تا قرن دوم هجری قمری بوده است. (راوندی، ۱۳۵۷: ۲۱۴) (نفیسی، ۱۳۸۷: ۵۰) و اگر چنانچه برخی از مستشرقین و محققین مردم گوران را مهاجرین نواحی دیلم و کناره‌های دریای خزر دانسته‌اند به خاطر این بوده است که اساساً مردمان این نواحی (دیلم) نیز جزوی از سرزمین پهلویان به حساب آمده‌اند. اما دموگرافی سرزمین پهلویان پس از حمله‌ی اعراب دچار دگرگونی می‌گردد و مورخین پس از تاریخ هجرت، این سرزمین را شامل نواحی اردلان و شهرزور به سمت نواحی جنوبی تا شمال خوزستان دانسته‌اند؛ و این جغرافیا دقیقاً همانی است که محل فعالیت‌های فرهنگی و مبارزاتی (نافرمانی مدنی) شاه خوشین بوده است، و تحت حاکمیت سلسله برزیکانی در دل آل بویه تعریف پیدا می‌کند. عنوان شد که گورانان همان مغان مادی بوده‌اند که کرپن نام داشته‌اند و خاندان کیانیان هم از این دسته بوده‌اند. یک طبقه‌ی مشخص اجتماعی که بر اساس گواهی استرابو با مردمان ماد معرفی می‌شوند. (استرابو، ۱۳۸۲: ۶۰) در واقع این گزارش از استرابو می‌نمایند که مادها و گوران‌ها با اینکه در یک قلمرو و سرزمین می‌زیسته‌اند، اما دو طبقه و یا قبیله جدا از هم بوده‌اند؛ خاصه اینکه در جایی دیگر تأکید می‌کند که ماد دارای قبایل مختلفی است. (استرابو، ۱۳۸۲: ۳۱۶)

شاید بتوان گفت چون گوران‌ها که از طبقه‌ی دینی و راهبر سیاسی-فکری مادها در سرزمین پهلویان بوده‌اند سبب این تفکیک شده است؛ خاصه اینکه از سه شاخه‌ی موجود از این مغان مادی، «کی‌ها» به پادشاهی می‌رسند و یک سلسله‌ی پادشاهی را در تاریخ به وجود می‌آورند. هر چند به غیر از کتاب استرابو در سنگ نوشته‌ها و الواح گلین آشوری هم اشاره به واژه‌ای هم‌شکل تحت عنوان گوزان شده است.^۱ البته با توجه به اینکه استرابو تقریباً در یکصد سال قبل از میلاد از گوران نام برده است پس دور از ذهن نخواهد بود که این گوزان همان گوران باشد، خاصه اینکه این کتیبه‌ی آشوری (تنگیور) در قلمرو تاریخی گوران‌ها وجود دارد که در آن اشاره به سرزمین‌های منطقه پهلویان شده است و همین منطقه (هورامان) را بان نام کرل

1. The Inscription of Sargon II at Tang-I var. Tab. I-XVIII. Grant Frame.

مورد اشاره قرار داده است.^۱ اما در اینجا چند سوال ذهن را درگیر خواهد کرد: هر چند تشابه بین گوران و گوزان در حد نقطه‌ای است، اما اگر واژه‌ی گوران یا گوزان اشاره به مردمان منطقه‌ی مذکور باشد پس چرا در متون پهلوی هیچ اشاره‌ای به این واژه (گوران) نشده است؟! چرا در منابع تاریخی قرون اولیه صراحتی در لفظ گوران دیده نمی‌شود؟! چرا این واژه تغییر فرم می‌دهد و به جورقان و جوزقان نامگذاری می‌گردد، و پس از چند قرن دوباره در مجمل التواریخ (۵۲۰) به گوران تغییر نام می‌دهد؟! صرف نظر از چراهای موجود- که باید در حوصله‌ای دیگر به آن پرداخته شود- آنچه مشخص است سرزمین ماد کبیر است که در ابتدا با نام و قلمرو گوران‌ها و یا کرپن‌های مادی از آن یاد شده و دارای قبایل مختلفی نیز بوده است. مردمان این سرزمین در نزد فرد خارجی، و یا به شیوه‌ی کلی و کلان، با نام گوران خطاب شده‌اند، اما واضح است که در میان خود مردمان این قلمرو طبقات مختلف اجتماعی بوده است. این طبقات مختلف اجتماعی بعدها به شکل قبایل مشخص‌تری در مناطق محل سکونت خود تحت شرایط خاص ایجاد هویت می‌کنند و در قرون هفت و هشت نام‌های معلوم بر خود می‌گیرند که به ایلات کنونی در سرزمین پهلویان تبدیل می‌شوند، همانند: هورامی، لک، کلهر، دیملی، زنگنه، فیلی و ایلامی.

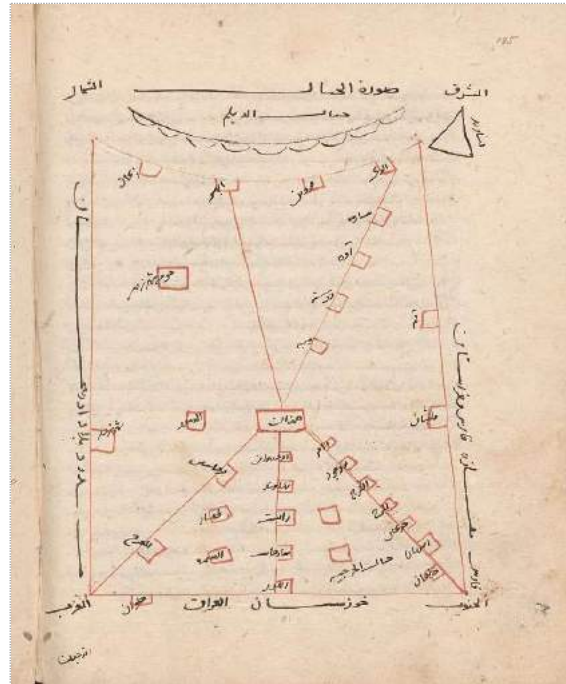
علاوه بر سند مربوط به استرابو (قبل از میلاد)، بر روی یکی از مهرهای عهد ساسانی نیز کلمه‌ی گوران نوشته شده است.^۲ (اذکائی، ۱۳۷۵: ۱۳۹) مسعودی نیز در مروج الذهب لیستی از قبایل میدیا (الجبل) ارائه می‌دهد که در آن لیست «جابارقی» و سپس «جاوانی» را می‌بینیم. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲۵۳) همچنین این لیست به شکل کامل‌تری در «التنبیه الأشراف» نیز عنوان می‌گردد، با این تفاوت که واژه‌ی مد نظر ما یعنی «جابارقی» به «جورقان» تغییر شکل می‌دهد، (مسعودی، ۱۳۶۵: ۷۸) که پس از این واژه، «جاوانی» به همان شکل قبلی انعکاس داده شده است. مینورسکی در مقاله‌ی «گوران» انعکاس می‌دهد که جاوانی (جاوان رود) همان «جاف» است که در هر دو کتاب پس از «جابارقی» و «جورقان» آمده است، خاصه اینکه هم اکنون نیز در نزدیکی «گوران» با هم مرتبط می‌باشند. (مینورسکی، ۲۰۰۶: ۱۵۵) ایضاً مطرح می‌کند که از دو دسته‌ی مشخصی که در زیست بوم منطقه - یعنی کرد و جابارقه (که صورت «کابارکا» و «گابارکای» آن هم آمده است) - هستند من بیشتر معتقدم که این نام اخیر یعنی «جابارقه» را برای سلف «گوران» قرار

۱- جغرافیای تاریخی زاگرس مرکزی در دوره‌ی آشور نو: نمری خمین کرل پرسوا و البریه / سعیدی سعیدیان / پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران شماره ۱۹ دوره هشتم زمستان ۱۳۹۷. کتیبه‌ی سارگن دوم آشوری در تنگی‌ور / گرنه فریم، ترجمه عالم نعیمی / آموزش تاریخ دوره‌ی هفتم شماره ۳ بهار ۱۳۸۵.

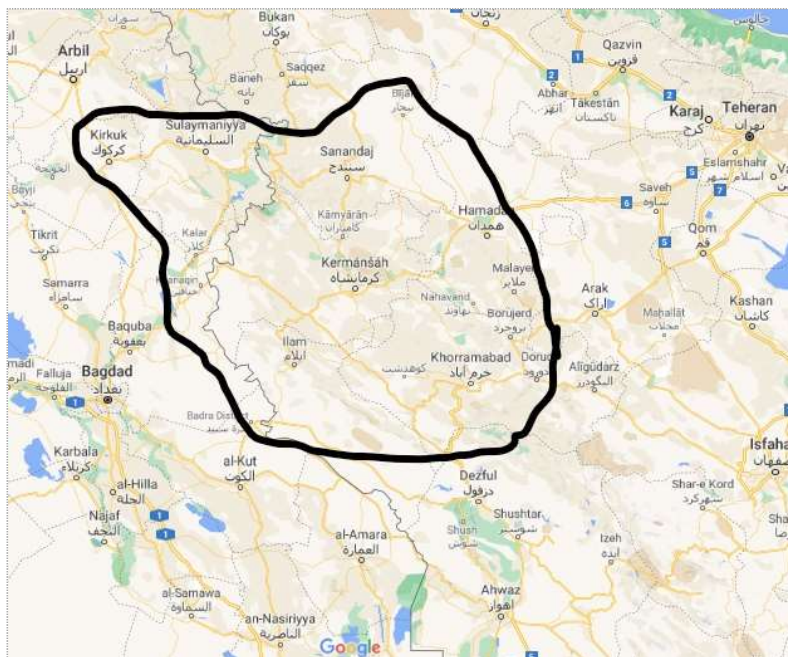
بدهیم. ابن الطاهر نیز اشاره به همکاری مابین «علاء الدوله کاکویه» و «جورقان» می‌کند که در جنگی نزدیک نهاوند به سال ۴۱۸ شکل داده می‌شود. همچنین در سال ۴۲۳ نیز از حاضر شدن «جورقان» در نزدیکی «سابورخواست» هم صحبت می‌کند. (مینورسکی، ۲۰۰۶: ۱۵۲) «شهاب الدین العمری» یکی از دانایان مصری در حدود سال ۷۴۴ هجری مطلب مهمی در خصوص قبایل کرد مطرح می‌کند. ایشان در این شرح ابتدا واژه و قبیله‌ی گوران را مورد اشاره قرار می‌دهد و می‌گوید: «در کوه‌های همدان و شهرزور ملتی کرد زندگی می‌کنند که به کورانی (الکورانیه) شهرت دارند. مردمی شجاع و جنگاورند و متشکل از سرباز و کشاورزاند. در محلی زندگی می‌کنند که نامش «راوست الأمیر محمد» و «درتنگ» است». (مینورسکی، ص ۱۵۹)

همان‌طور که گفته شد واژه‌ی جابارقه به جورقان تبدیل می‌شود، و واژه‌ی جورقانی که ابن الطاهر، ابن فقیه همدانی و مسعودی... به کار برده‌اند در مجمل التواریخ به سال ۵۲۰ هجری به «گورانان» مبدل می‌گردد. صاحب مجمل التواریخ در شرح برخورد «خوشین مسعود کرد» با بدر بن حسنویه برزکانی به نزدیکی گورانان به «بدر» اشاره می‌کند که کسی به ایشان جز گورانان نزدیک‌تر نبوده است. استرابو واژه‌ی گوران را برای نام‌گذاری مردمان این سرزمین عنوان کرده است که بعدها می‌بینیم این کلیت دارای زیر شاخه‌هایی می‌گردد به نام‌های: بابونی، برزیکانی، سازنجانی، بازنجان...

شاید بتوان گفت واژه‌ی پهلویان برای مشخص کردن جغرافیای مورد بحث بوده و واژه‌ی گوران نام مردمانی است که در این جغرافیا زیسته‌اند، و از زمان مادها هم دارای قبایل مختلفی بوده است. هر چند پهلویان بعدها فاکتوری می‌گردد به جهت نامگذاری فرهنگی با خصایص ویژه‌ی مردمان گوران که در قرون بعد از شاه خوشین به علت رشد فزاینده‌ی گرایش به اسلام و نفی و نفی تاریخی پیشین منطقه اعتبار خود را از دست می‌دهد و فقط واژه‌ی گوران باقی می‌ماند و این واژه نیز فصل تمیز مسلمان از غیر مسلمان می‌گردد.



شکل ۱: حدودات پهلویان به نقل از احسن التواریخ (نسخه برلین). همین حدودات نیز در صورة الأرض این حوقل آمده است.



شکل ۲: گوران در زمان شاه خوشین

جای نام‌های مشخص در زمان شاه خوشین

در این دوره تاریخی، سرزمین پهلویان دارای چند منطقه استراتژیک و مهم فرهنگی بوده و تاریخ این مناطق را با ولایت‌های جبال معرفی کرده است (طبری، ج ۱۲ ص ۵۴۶۶) و دانشمندان زیادی را هم در خود پرورش داده که اسم آنها در تاریخ ثبت است. نام‌هایی همچون: شهرزور، دینور، لرستان، بلوران و یافته، سیروان و سیمره، حلوان، مایدشت.

در مقاله‌ی «جغرافیای پهلویان و گوران تا قرن پنجم ه.ق» از سیمره و سیروان گفته شد، و اینکه دانشمندان زیادی را هم در خود پرورانیده است. اما در بیان دینور گفته می‌شود که نام اندیشمندان بزرگ این منطقه که بیشتر از سی نفر می‌توان برشمرد بر تارک تاریخ می‌درخشد، و روایت شده اسم اصلی آن دین‌آور بوده که پس از حمله‌ی اعراب ماه کوفه نامیده می‌شده است. شهر باستانی دینور در اثر زلزله تخریب شده و هنوز آثاری از آن به صورت تپه‌ای باستانی در کنار روستای شیرخان وجود دارد. این منطقه در قرون اولیه هجری و تا زمان صفویه پایگاه و مرکز علم و دانش بوده است. ابن حوقل ضمن اشاره به دانشمندان دینور آورده که این محال به اندازه دو سوم همدان و مانند همدان پر میوه و پر کشت است و مردم آن از همدانیان خوش طبع‌تراند و آب‌ها دارد و اگر بگویم که این شهر از حیث دانش و ادب دوستی که مردمانش بدان مشهورند بر همدان برتری دارد راست گفته باشم. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۵)

بلوران و یافته نیز به خاطر وجود مهرابه و دخمه‌ی مهرپرستی و ظهور شاه خوشین لرستانی در آن از تقدس ویژه‌ای نزد مردم منطقه و باورمندان یارسان برخوردار است. یافته یعنی یافتن، آشکار شدن، معلوم شدن؛ چیزی که از قبل بوده و هم اکنون مشخص شده است. نام کوهی است در چند کیلومتری شمال خرم‌آباد که از دیرباز محل اقتدار و توجه افکار و اندیشه‌های باطنی بوده است. دارای چند غار می‌باشد که آثاری از حیات انسان‌های نخستین در آن پیدا شده است. در کوه یافته، دره یا تنگ بابا عباس وجود دارد که در لفظ محلی تووه‌ی بواس می‌باشد. این درّه در ۸ کیلومتری غرب خرم‌آباد و در پادگان نظامی بابا عباس واقع شده است. در این درّه آسیاب بابا عباس و معبد مهری و مقبره ماما جلاله وجود دارد. وجود آسیاب بابا عباس نشان از وجود رودی در بالا دست منطقه دارد که کاربرد مهرابه بودن معبد را نیز محرز می‌سازد. برای دسترسی به این مهرابه باید از معبری کوهستانی گذشته و به درّه و دخمه منتهی می‌شود و آن راه، دختر راه نام دارد و راه دیگر که به درّه می‌رسد "دایاره" نامیده می‌شود. (ایزدپناه، ۱۳۷۶: ۹۴) که این "دایاره" نام پیرزنی است در زمان نوح، که حکایت آن در احادیث و روایات منقول است. راه دسترسی به داخل معبد از

طریق پله‌هایی است که در دل کوه کنده و ساخته شده است. این درّه در طول تاریخ مورد توجه اربابان فن و ذات‌داران روشن ضمیر بوده است که دو دوره‌ی مشخص را می‌توانیم شاخص این توجه معرفی کنیم؛ یکی در زمان مهرپرستان مادی و دیگر در زمان شاه خوشین بوده است. بر اساس آثار موجود این کوه یکی از پایگاه‌های نظامی و دینی مهرپرستان منطقه بوده که هم اکنون با نام معبد مهری شناخته می‌شود. این معبد و یا مهرابه در پادگان نظامی عباس آباد در نزدیکی مقبره ماما جلاله مادر شاه خوشین لرستانی است. هم-قرینگی و در یک مکان بودن این دو مقبره و معبد حکایت از آن دارد که این معبد مورد توجه شاه خوشین و انصارش بوده است. حمید ایزدپناه عکس مهرابه و مقبره ماما جلاله را در کتاب خود آورده و پس از سال‌ها عطا حسن‌پور نیز موفق شده تا از این معبد و مقبره بازدید کند. یافته کوه، یکی از هفت کوه مقدس در نزد یارسان می‌باشد که آن‌را همانند کوه طور محل تجلی ذات حق می‌داند، چرا که ماما جلاله دختر یکی از بگ‌ها و بزرگ طایفه‌های لرستان به نام «میرزا امان الله» در پای یافته کوه شاه خوشین را به دنیا می‌آورد و نامش را مبارکشاه می‌گذارند که به شاه خوشین و یا باباخوشین اشتها پیدا می‌کند. شرح مبسوط این مهم در کلام‌های یارسان آمده است.

در فرازی دیگر آمده که شاه خوشین در پای یافته کوه با بابابزرگ رو در رو می‌شود، پس شاه خوشین امر می‌کند تا یافته کوه به زبان بیاید و گواهی حقانیت او را بدهد. یافته کوه نیز همانند واقعه‌ی کوی طور و موسی، همانند یک زلزله بر بابابزرگ ظاهر می‌شود و گواهی شاه خوشین را می‌دهد.

بلوران را نیز به همین صورت می‌توانیم یکی از قلعه‌های استراتژیک شاه خوشین به حساب بیاوریم. بلوران دهستانی است در ۴۵ کیلومتری شهرستان کوه‌دشت که با نام محلی «مله قلندر» هم معرفی می‌گردد. ساکنین این دهستان خود را از نسل حسن و علاءالدین می‌دانند، در حالی که این نظر مقرون به صحت نمی‌تواند باشد، چرا که حسن و علاءالدین متأخر هستند و از یاران خان آتش بوده‌اند؛ در حالی که قداست و اعتبار بلوران به هزاره‌های قبل بر می‌گردد، چرا که محل اقتدار و جایگاه قدرت باطنی بوده است و شاه خوشین آنرا تجدید می‌کند، و بعدها توسط دیده‌داران دیگر همچون: محمدبیگ و فرزندان‌ش رونق داده می‌شود؛ کما اینکه اهالی این منطقه به درویش شاه خوشینی نیز معروف هستند.

بر بلندی‌های کوه بلوران آتشکده‌ای بوده که به آتشکده بلوران اشتها دارد، اما نامی از آن در منابع تاریخی ذکر نشده است. هر چند ابن حوقل از آتشکده‌ای نام می‌برد به نام «سیوخشین» که در شاپور است. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۳) این آتشکده در مسالک و ممالک اصطخری با عبارت «شبرخشین» آمده

(اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۰۶) و شهرستانی هم همین شیرخشین را نقل کرده است. (شهرستانی، ۱۳۳۵: ۴۳۶) اما باز به ضرس قاطع نمی‌توان این آتشکده را آتشکده‌ی بلوران دانست. علی‌ای حال، وجود آتشکده‌ای بر بلندای کوه بلوران محرز است که بعدها به محل قیادت شاه خوشین تبدیل می‌شود. از آثار به جای مانده از این آتشکده و همچنین بقایای به جا مانده از ساخت پایگاه و جمخانه توسط شاه خوشین می‌توان استنباط کرد که این کوه و محل مذکور جایگاه ویژه‌ای در نزد مردمان منطقه خاصه یارسان داشته و دارد. بر همین اساس بعدها به قبرستان یارسان‌ها تبدیل می‌گردد و متأسفانه بافت تاریخی آن تخریب می‌گردد. این اثر تاریخی به جای مانده در نزد اهالی به قدمگاه حضرت علی اشتهار دارد که وجه تسمیه آن هم به خاطر ظهور و نزول شاه خوشین در این محل بوده است.

شهرزور یکی دیگر از جای‌نام‌های منطقه‌ی شمالی پهلویان است که در همسایگی کردهای شمالی و یا کردهای اران و آذربایجان و جزیره قرار دارد. ابن خردادبه و سایر مورخین، شهرزور (شاره زور) را جزو پهلویان (جبال) و یا بلادالفهلویین آورده‌اند و در ضمن آن گفته شده که کردان بر آن غلبه کرده‌اند. (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۶۵) (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۲) (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۲۷) این ناحیه (شهرزور) مابین اربیل و همدان واقع شده و حدودات آن از نواحی شمالی بغداد تا موصل و نزدیک همدان است که چند شهر مهم نیز به نام‌های نیم از رای، بیر (پیر)، شاربازیر، ژیر، دزدان... دارد. (ابودلف، ۱۳۵۴: ۵۶) (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۲۸) (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۶۸) البته در کلام سرانجام اسامی شهرهای این منطقه اینگونه ذکر شده است: کرکوک، موردین، زاو، شاربازیر، سروا، سازان و بازیر. (طاهری، ۲۰۰۷: ۶۶۲) پس بر اساس تمام گواهی‌های موجود می‌توانیم حدود شهرزور را بر نواحی هورامان کنونی، سلیمانیه، کرکوک، نواحی دشت ذهاب در نظر بگیریم. مهمترین شهرهای این منطقه از قرن چهارم به بعد که پایگاه فکری و فلسفی به جهت هدایت - حتی برای نواحی دیگر- بوده: دودان، سرگت، خورمال، برزنجه، حلبچه، پردیور، سلیمانیه... است، که تمام این شهرها دارای تاریخ مکتوب فعالیت‌های هویت‌گرا می‌باشد. یاقوت حموی آورده: از شهرزور آن اندازه دانشمندان، فقها، قضات، اعیان و بزرگان برخاسته که از شمار بیرون است. نام برخی از ایشان: باباسرهنگ دودانی، باباناووس سرگتی، شمس‌الدین شهرزوری، شهاب‌الدین یحیی سهروردی، ضیاء‌الدین شهرزوری، ابن صلاح، تقی‌الدین ابوعمرو عثمان شهرزوری، ابوالکرم شهرزوری، مبارک بن حسن بن احمد عثمان شهرزوری، ابو اسحاق ابراهیم بن حسن بن شهاب‌الدین الکورانی المدنی

شهرزوری، کمال‌الدین شهرزوری، محیی‌الدین شهرزوری، مرتضی شهرزوری، مولانا خالد شهرزوری... می‌باشد.^۱

تاریخ هورامان (کنونی) نیز در این دوران به واسطه‌ی سان‌ها مطرح می‌گردد؛ اما واژه‌ی هورامان یا اورامان در این مقطع تاریخی در اسناد تاریخی موجود نیست و این منطقه با همان نام شهرزور معرفی شده که جایگاه و پایگاه یارسان‌ها بوده است. صاحب کتاب سلاطین هورامان می‌آورد: بنیان‌گذار سلسله سلاطین هورامان بهمن نام فرزند بله و از طایفه بوانم بوده که در سال ۳۹۲ ه. ق حکومت سلاطین هورامان را آغاز می‌کند. بهمن پس از مدت ۵۵ سال حکمرانی در سال ۴۴۷ ه. ق به دیار باقی شتافته فرزندش باریه بیگ به جایش منصوب می‌گردد. (شیدا، ۱۳۸۳: ۳۸۴) البته بر اساس کلام‌های این دوره "پلنگان" و "هورامان تخت" نیز دارای اعتبار منطقه‌ای بوده که شاه خوشین هر دو پایگاه را تسخیر می‌کند.

پس از قیام بهلول ماددشتی بر علیه ظلم خاندان عباسی که به شکل تلویحی و در خفا به هویت خواهی می‌انجامد شرایط برای مبارزه‌ی علنی در کردستان فراهم می‌گردد. زیرا در دو قرن نخست صدر اسلام شرایط خفقان و سرکوب‌انقدر شدت داشته که مردم کرد نمی‌توانسته‌اند به صراحت کرد بودن تفکر را در لفظ انعکاس بدهند، به همین خاطر پرداختن بهلول به احیاء تفکر منطقه در قالب ناسیونالیست کردی صرف نبوده است، بلکه با گسترده‌ی فراوان‌تری تفکر نجد ایران را با زبان پهلوی-گوران لحاظ کرده است. به همین خاطر می‌آورد که ما برای احیاء تفکر و دین ایران زمین قیام کرده‌ایم. (تا زنده که ریم آیین ایران) (سرانجام، ۲۰۰۷: ۱۴)

پس از دو قرن سکوت اولیه و با قیام‌های مختلف و ایجاد نهضت‌هایی همچون شعوبیه، فضای خفقان و ارباب از جانب عباسیان اندکی تعدیل پیدا می‌کند. با ظهور شاه خوشین در سرزمین پهلویان انقلابی فرهنگی - هنری با احیاء بن‌مایه‌های تاریخی و اسطوره‌ای و همچنین تمام آنچه که در حوزه‌ی زبان و ادبیات و علوم انسانی تعریف پیدا می‌کند ایجاد می‌شود.

اما چرا این منطقه-پهلویان- که ذکر مراکز مهم آن همچون: سیمره و سیروان، دینور، حلوان، و شهرزور... رفت از جایگاه ویژه و استراتژیکی برخوردار بوده است؟! می‌توان به چند نکته اشاره کرد. اصلی‌ترین فاکتور آن وجود مغ‌های مادی تحت عنوان کرپن در این ناحیه بوده که بر اساس شواهد و قرائن

۱- علماء و أعيان اتسبوا إلى شهرزور من ۲۰ هـ إلى ۸۰۰ هـ / د. عبدالله ناصر عبود الحیانی، مجلة جامعه الأتبار للعلوم الإسلامية، كانون الأول ۲۰۱۱.

تاریخی حکم لیدر فرهنگی - مذهبی منطقه داشته‌اند. دوم اینکه این منطقه از دیرباز مهد علم و دانش و ادبیات بوده است، به همین خاطر مورد توجه پادشاهان اشکانی و ساسانی قرار می‌گیرد. به واسطه‌ی حضور پادشاهان اشکانی و ساسانی در این منطقه رشد و شکوفایی اقتصادی، علمی و هنری به حد اعلا‌ی خود به نسبت سایر مناطق می‌رسد. توجه به این منطقه توسط اربابان علم و قدرت در ادوار و اعصار مختلف دست به دست می‌شود و در هر دوره‌ای به افتخارات آن افزوده می‌گردد. از دیگر موارد می‌توان به کوتاهترین راه‌های مواصلاتی عراق به مرکز و شرق فلات ایران که از این منطقه می‌گذشته اشاره کرد. وجود آب و هوای مساعد، زمین حاصلخیز و وجود معادن و نفت، جنگل‌های انبوه و پوشش گیاهی مناسب، نزدیکی آن به بغداد و عتبات عالیات، جاذبه‌های طبیعی و کوه‌های سر به فلک کشیده از دلایل اهمیت این منطقه بوده است. همین امکانات طبیعی باعث شده بود تا مخالفان خلافت عباسی مدت‌ها این مناطق را کانون مخالفت خود با خلفای عباسی قرار دهند.^۱ علاوه بر موارد فوق می‌توان به حضور و ظهور بزرگان و اندیشمندان و فلاسفه در این منطقه اشاره کرد. همچنین ظهور و بروز یارسان و در رأس آن شاه خوشین لرستانی که عامل اصلی حفظ و اشاعه فرهنگ و اندیشه و هنر منطقه پهلویان به نسل‌های آینده منطقه بوده است که در زمان سلطان اسحاق برزنجه‌ای تثبیت و نشر داده می‌شود.

تولد شاه خوشین:

در خصوص تولد شاه خوشین اقوال متفاوتی نقل نشده است. صدیق صفی زاده تاریخ تولد ایشان را در ۴۰۶ ه.ق آورده است. (صفی‌زاده، ۱۳۶۰: ۳۳) محمد مکرری تاریخ تولد ایشان را در قرن چهارم ذکر کرده است. (مقدمه شاهنامه حقیقت، ۲۷۶) همچنین نورعلی الهی نیز تاریخ تولد ایشان را در قرن چهارم می‌داند. محمد علی سلطانی تاریخ ۳۶۶ را برای تولد ایشان در نظر گرفته است. (سلطانی، ۱۳۷۶) مراد اورنگ نیز از تولد مولاعلی تا وفات شاه خوشین را مورد محاسبه قرار داده و گفته که تاریخ تولد شاه خوشین بر این اساس ۴۰۶ خواهد شد. (اورنگ، ۱۳۴۳) در حالی که از وفات جامه‌ای تا تولد جامه‌ی دیگر هیچ توجیهی ندارد، کما اینکه اگر گفته می‌شد از وفات جامه‌ی علی تا وفات جامه‌ی شاه خوشین - وفات تا وفات را در نظر می‌گرفت - معقول‌تر و منطقی‌تر بود تا اینکه یکی وفات و دیگری تولد باشد. هر چند که وفات تا وفات هم

۱- بررسی و تحلیل جایگاه ایالات ماسبدان و مهرجانقذق (ایلام) در دوره خلافت عباسی / مرتضی اکبری. فرهنگ ایلام. دوره شانزدهم،

شماره ۴۶ و ۴۷) بهار و تابستان ۱۳۹۴.

مبتنی بر اعتقادات یاری و تأویل حاکم بر کلام‌های یاری نیست و آن هم اشتباه خواهد بود، چراکه مفهوم دامیاری، تولد، ظهور، دیده‌داری کردن جملگی برای رؤیت، نشو و نما، تکوین، رستن و تولد است نه افول و غروب و مرگ. به همین خاطر تولد به تولد یا ظهور تا ظهور همیشه مد نظر بوده است. و در اینجا تولد علی تا تولد شاه خوشین باید مورد محاسبه قرار بگیرد. پس برای تاریخ دقیق تولد ایشان، می‌بایست به کلام «کاکاردا» که مظهر جبرئیل یا پیربنیامین است، استناد کنیم. ایشان می‌فرماید:

یک شهسواری از گردن کوه با سر آمد / خوش بگفت ردائی را سیصدوشصت و شش سال

یک نیکو سواری از بلوران باور آمد / نخجیروان بودم امروز صیدم کامم برآمد

بنا به اعتقاد اهل حق، پیربنیامین در اعصار مختلف چشم انتظار ظهور است و مقدمات آن را دامیاری می‌کند، تا لحظه‌ی وصال و دیدن معبود را شاهد گردد. در این کلام کاکاردا پس از ۳۶۶ سال، مجدداً لحظه‌ی ظهور را که تولد شاه خوشین است، ناظر می‌باشد. پس بر این اساس، در ۳۶۶ سال پیش نیز کاکاردا شاهد ظهور معبود خود بوده، که با سیر قهقرائی در تاریخ و مرور در کلام‌های یارسانی به ظهور حضرت علی می‌رسیم که در آن جامه کاکاردا بنا به گفته‌ی سرانجام «روزبه فارسی» یا سلمان بوده است. حال برای به دست آوردن تاریخ دقیق تولد شاه خوشین، می‌بایست تاریخ ظهور یا تولد حضرت علی را به دست بیاوریم که به این صورت خواهد بود:

سال ۴۰/۹/۲۱ ه. ق. وفات حضرت علی می‌باشد، که اگر آن را به میلادی تبدیل کنیم، برابر می‌گردد با ۶۶۱/۲/۴ میلادی، و چون تاریخ مدت عمر حضرت علی را ۶۳ سال عنوان کرده، پس تاریخ و روزشمار این ۶۳ سال را همان قمری یعنی ۳۵۴/۳۶۷ روز محاسبه می‌کنیم که می‌شود ۲۲۳۲۵ روز که با برگرداندن آن به میلادی ۶۱/۲/۱۵ یعنی ۶۱ سال و ۴۵ روز به دست داده خواهد شد، و اگر آن را از ۶۶۱/۲/۴ م کم کنیم تاریخ ۵۹۹/۱۲/۱۹ میلادی حاصل می‌شود. این محاسبه، گفته‌ی تاریخ را که عنوان می‌دارد علی ۳۰ سال بعد از عام الفیل به دنیا آمده را صحه می‌گذارد، با این تفاوت که هم روز عام الفیل را مشخص کرده و هم روز تولد حضرت علی که ۵۹۹/۱۲/۱۹ م. می‌باشد؛ یعنی با آن چه که تاریخ روایت کرده و سال ۵۷۰ م را واقعه‌ی عام الفیل معرفی نموده، اختلافی در حد یازده روز به وجود می‌آید.

پس، تاریخ تولد حضرت علی ۵۹۹/۱۲/۱۹ م می‌باشد که در این هنگام حضرت محمد سی سال سن داشته، و سلمان فارسی نیز بر اساس اسناد تاریخی که از پیامبر بزرگتر بوده، تقریباً در سن چهل سالگی به سر می‌برده است. حال به استناد گفته‌ی کاکاردا اگر از لحظه‌ی تولد مولاعلی تا تولد شاه خوشین را ۳۶۶

سال محاسبه کنیم، تاریخ ولادت شاه خوشین مشخص خواهد شد، و چون تاریخ پس از هجرت همان هجری محاسبه می‌گردد، پس ما این ۳۶۶ سال را همان ۳۵۴/۳۶۷ روز قمری محاسبه می‌کنیم که می‌شود ۱۲۹۶۹۸ روز، و اگر آن را به تاریخ ولادت مولاعلی یعنی ۵۹۹/۱۲/۱۹ م اضافه کنیم، تاریخ ۹۵۵/۱/۲۶ میلادی به دست داده خواهد شد. بر این اساس تاریخ تولد شاه خوشین ۹۵۵/۱/۲۶ میلادی است که برابر می‌گردد با ۳۴۳/۹/۲۲ قمری و ۳۳۳/۱۱/۱۵ خورشیدی. (طاهری، ۲۰۰۹: ۲۵۴) نوروز سورانی نیز به قرن و دهه تولد شاه خوشین اشاره می‌کند و می‌فرماید:

استاد ازل ای گنججه کی بی / تاریخ بی هزار سیصد و سی بی

گفته می‌شود که ایشان جزو ملوک هزار اسپه (اتابکان لر) بوده است؛ اما تا کنون سندی برای این مهم پیدا نشده است. اما در خصوص شبهه‌ی پسوند لرستانی برای شاه خوشین که برخی ایجاد می‌کنند!! اینکه چرا پسوند لرستانی برای شاه خوشین قرار داده شده است؟ و اینکه در زمان شاه خوشین واژه‌ی «لر» وجود نداشته است. باید به منابع دسته اول در تاریخ ارجاع داد، چرا که این واژه (لر) حتی قبل از تولد شاه خوشین نام محلی بوده که در آن سکه‌های امیرحسنویه و امیر ابوالنجم بدر برزکانی ضرب می‌زده‌اند. (قوچانی ۱۳۷۳: ۵۴)

شاه خوشین دارای سپاهی بوده به نام "نهصد نهصد" که تمام اکابر و بزرگان منطقه نیز بر اساس اسناد موجود به وی گرایش داشته‌اند. شاه خوشین با احفاد و انصار خود مناطق گوران‌نشین (پهلویان) را در می‌نوردد و با بزرگان این مناطق حشر و نشر پیدا می‌کند. بدر، سپاهی تدارک می‌بندد و قصد حسین بن مسعود کردی می‌کند که بلادش را مالک شود و او را در حصن (کوسحه) محاصره می‌کند. (ابن الأثیر، ۱۳۵۰ ج ۱۵ ص ۳۵۲) پس اندر سنه خمس و اربعمائه، «بدر حسنویه» را با «خوشین مسعود» کارزار افتاد به کنار سپید رود، و شمس‌الدوله به یاری بدر همی رفت و چون بشنید که بدر خوشین را به هزیمت کرد، از راه باز گردید و بدر خوشین را حصار همی داد، پس «گورانان» با هم سوگند خوردند که بدر حسنویه را بکشند، و پیش بدر از ایشان کس نزدیک‌تر نبود و هیچ کس را بر ایشان این گمان نبرد و ناگاه دست به زوبین کردند و بدر حسنویه را کشتند. (مجمل التواریخ والقصص ۱۳۱۸ ص ۴۰۱) امیر شرف خان بدلیسی نیز این واقعه را در شرفنامه این چنین آورده: بدر بن حسنویه در سنه خمس و اربعمائه بر سر قلعه کوسجد رفته حسین بن منصور آن‌جا را محاصره کرده و چنان زمستان صعب روی داد که لشکرش هر چند خواستند که ترک محاصره نمایند تمکین نداد آخر از جوزقان (من الاکراد یسکون اطراف حلوان) قصد او

نموده و بالضروره فرار کرد. (بدلیسی، ۱۳۴۳) ایرج افشار نیز آورده که بدر در سال ۴۰۵ هـ با یکی از امرای گُرد به جنگ پرداخت و چون نبرد و محاصره‌ی امیر کرد با زمستانی سخت مصادف شد لشکریان بدر به تنگ آمده و قصد جان وی کردند، او را بکشتند و خیمه بدر را به یغما بردند، ولی امیر کرد جسد او را به مشهد علی^(ع) جهت دفن فرستاد. (سیستانی، ۱۳۷۱: ۳۵۲)

صاحب تاریخ جهان آرا نیز این واقعه را این چنین نقل کرده: «در سال ۴۰۵ هجری بدر به محاصره‌ی قلعه‌ی «کوسجد» رفته حسین بن مسعود الکردی را که یکی از امرای کرد بود محصور گردانید... بالآخره طایفه جوزکان = جوزقان قصد او کردند و خیمه و خرگاهش را به یغما بردند و حسین بن مسعود جسد وی را به مشهد علی^(ع) جهت دفن فرستاد». (قزوینی، ۱۳۴۳: ۱۶۸)

در خصوص نام «حسین بن مسعود کرد» در نسخه‌ی خطی کتاب مجمل التواریخ و القصص که حسین را به ضم «ح» و «سین» را هم در نسخه‌ای دیگر با سه نقطه انعکاس داده‌اند؛ و البته املای آن هم شبیه برانگیز است. ناگزیر خواهیم شد استدلال کنیم که آوردن ضمه هم در حرف هم به شکل مصوت کوتاه کمی غریب است، پس آن ضمه شاید همان نقطه‌ای باشد که «ح» را به «خ» مبدل می‌کند تا به صراحت آن را «خوشین» بخوانیم. البته مابین برخی از محققین اختلاف نظر در خواندن این نام به حسین یا خشین یا خوشین هست، و اینکه بر خلاف نظر برخی که سردمداران یارسان را در حال مبارزه و جنگ و سایر متعلقات آن معرفی کرده‌اند، یارسان دارای بینشی تسامحی و تساهل‌گر با رویکردی نرم و غیرسیاسی بوده، و هیچگاه در منازعات و مبادلات سیاسی نقشی نداشته و مداخله‌ای نکرده است. این امر سبب می‌گردد تا با دیده‌ی شک به انطباق نام مذکور در مجمل التواریخ با «شاه خوشین» یا «مبارکشاه» منظور یارسان نگریسته شود. اما از طرفی دیگر هم نمی‌توان فاکتورهای انطباق را نادیده گرفت، چراکه مجمل التواریخ به طایفه جوزقان اشاره می‌کند که در زی یاران شاه خوشین بوده‌اند، و یاقوت حموی جوزقانان را قبیله‌ای از کردان دانسته که پیرامون حلوان زندگی می‌کرده، (حموی، ۱۳۸۰ ج ۲ ص ۱۰۲) همچنین هم عصر بودن این دو در یک قلمرو صحه‌ی بیشتری بر آن می‌گذارد. البته مورد دیگری نیز هست و آن اشاره به قلعه «هجج» است که در ناحیه‌ی هورامان قرار دارد و آن سبب می‌گردد تا محققینی همچون: مینورسکی، پرویز اذکائی، (اذکائی، ۱۳۶۷: ۱۵۰) حمید ایزدپناه، (ایزدپناه ۱۳۷۶ ج ۱ ص ۱۴۶) محمد علی سلطانی (سلطانی ۱۳۸۲ ج ۱ ص ۲۶)... همان «خوشین مسعود» را انعکاس بدهند. خاصه اینکه ابن الندیم که در ۳۷۷ هـ. ق الفهرست

را به پایان می‌رساند نیز از شخصی به اسم حسین بن گوران نام می‌برد که ظاهراً در عقاید مجبره بوده است. (ندیم، ۱۳۴۳: ۳۳۷)

واژه‌ی کوسحه به شکل کوسجد و کوسجد هم آمده است. مسعودی در مروج الذهب از آتشکده‌ای نام می‌برد به نام کوسجد که توسط کیخسروشاه ساخته می‌شود، و البته قبل از آن هم اشاره به سیروان و ری و بعد از آن هم اشاره به قومس کرده است. (مسعودی، ج ۱ ص ۶۰۴) اگر ما حد واسط این مناطق را در نظر بگیریم دقیقاً محل فعالیت شاه خوشین خواهد شد. پس با توجه به اینکه دو آتشکده اروخش در الشتر و آتشکده بلوران از جمله جای‌های استراتژیک است، شاید یکی از این دو آتشکده را منظور بوده باشد؛ اما این نکته هم نباید نادیده گرفت که بر اساس اعتقاد زردشتیان کوه شازند محل پرده گرفتن کیخسروشاه است، و مسعودی اشاره کرده که آتشکده‌ی مذکور توسط ایشان ساخته شده است، که اگر این قول صحیح باشد کوسجد مورد نظر، هجیج هورامان نخواهد بود؛ بلکه باید به نزدیکی‌های اراک کنونی برویم. البته گواهی ابن فقیه همدانی نیز گفته که جورقان با کردها از دریای فراهان اراک نمک به سمت میدیا می‌برده‌اند این نظریه را تقویت می‌کند. (همدانی، ۱۳۰۲: ۲۴۵) هر چند که مینورسکی و برخی دیگر از محققین کوسجد یا کوسجد را کوسه هجیج می‌دانند. مینورسکی در مقاله‌ی گوران آورده: محل «کوش خد» (کوسجد ابن الطاهر و کوسجد شرفنامه) شناسائی نمی‌گردد، اما اگر سفید رود را همان سیروان بدانیم اینچنین می‌نمایاند که قلعه‌ی مورد نظر «کوسج» باشد که در محل کنونی «کوسه‌ی هجیج» قرار گرفته باشد. (مینورسکی، ۲۰۰۶: ۱۵۸)

ابن خردادبه از رودی نام می‌برد که سپیدرود خطاب شده است و گفته که از دروازه شهر سیسر سرچشمه می‌گیرد (ابن خردادبه، ۱۳۴۰: ۱۲۱) و سیسر بنا به گزارش ابن حوقل مرز بین دینور و آذربایجان و همدان بوده و در این ناحیه قرار گرفته است؛ و نیز در خصوص زاینده رود آورده که این رود در همدان و نهاوند و قصرالصوص ... در جریان است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۵) که با توجه به گزارش‌های فوق گاماسیاب که یکی از شاخه‌های زاینده رود است را می‌توان برای سفید رود در نظر گرفت؛ کما اینکه در کوچ کلام نیز متواتر آمده است شاه خوشین در گاماسیاب پرده گرفته (غرق شده) و این اصطلاح را با چوگان بازی بر روی دریا توشیح نموده‌اند. که با این گواهی دیگر سپیدرود سیروان نخواهد بود، بلکه رودی است که به کوسجد نزدیکتر است تا به سیروان.

فاکتور دیگری که می‌توان به عنوان تأیید برای این مهم در نظر گرفت وجود واژه‌ی «جورقان» است که نام یکی از مناطق مسکونی نزدیک همدان است که پرویز اذکائی آورده: «تیره‌ی کردان گورانی که در متون کهن عربی آنان را جورقان یاد کرده‌اند ظاهراً دهستان جورقان کنونی همدان که آنرا نیز گوروان گویند بازمانده نام و نشان ایشان باشد». (اذکائی، ۱۳۷۵) این امر نیز محتمل است، چراکه بر اساس منابع کلامی یارسان در دوره‌ی ظهور ذاتی شاه خوشین، تمام لرستان و همدان گورانی زبان بوده‌اند، و این سند با گواهی مقدسی در «احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم» که عنوان کرده زبان اهالی همدان... «واتم واتوا» است (مقدسی، ۱۳۸۵: ۵۹۵) منطبق و مؤید یکدیگر می‌باشد، و بر اساس این دو سند می‌توان محل زیست گورانان را در صدهای پس از حمله‌ی اعراب، همدان و لرستان... تا جنوب مکریان در نظر گرفت. به همین خاطر وجود طایفه‌ی گوران در حکومت حسنویه، که از آنان به عنوان سپاهیان اصلی استفاده می‌شده امری بدیهی و طبیعی می‌بوده، چرا که حسنویه نمی‌توانسته خارج از این قلمرو (پهلویان) سپاهی فراهم بیاورد، و این قلمرو نیز جملگی گوران بوده‌اند. پس با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که خود برزیکانی و عیشانیه (بنی عناز) نیز تیره‌ای از گورانان بوده‌اند. هر چند تاریخ متواتر آنها را از قبیله شاذنجان‌ی آورده است، و شاذنجان‌ها نیز قبیله‌ای از گوران بوده‌اند، اما گواهی‌های فوق این امر را به یقین مبدل می‌سازد که برزکانی و عیشانیه گوران بوده‌اند.

اما اینکه آیا حسین بن مسعود کرد علوی با «بدر» در تقابل بوده تا باعث بشود بدر سپاهی به جهت مبارزه با خوشین مسعود به راه بیاندازد خود بحثی دیگر است که مستلزم بررسی و مذاقه‌ی بیشتر است. از آنجایی که ایده‌تولوژی یاری مبتنی بر مدارا و تکررگرایی و دوری از جنگ و خشونت و خونریزی است و تمام سردمداران یارسان در ادوار و اعصار مختلف از سیاست دوری کرده و فقط مبارزات خود را در روشنگری و انقلابات فکری-روحی و سوق دادن مردم به سمت علم و آگاهی تعریف کرده، در نتیجه هیچگاه سپاهی که دارای شمشیر بوده را نداشته‌اند. شاه خوشین نیز یکی از این سردمداران است که دارای سپاه نهصد نهصد بوده، اما سلاح دست آنها ساز و هنر و عشق و عرفان بوده، نه شمشیر و ساز و برگ جنگی. بر این اساس وارد آمدن بدر بن حسنویه بر سر شاه خوشین به قصد دفع او فقط یک دلیل سیاسی داشته، آن هم مبارزه‌ی سیاسیون و حکام حکومتی با روشنگری و فعالیت‌های مدنی بوده است، تا مبادا زمانی شاه خوشین حرجی بر وی وارد کند. این سیاست که خاص تمام سیاستمداران است بدر را بر آن می‌دارد تا به محاصره‌ی قلعه‌ی کوسجد که مقرّ و محل استیلای شاه خوشین بوده بپردازد، و چون از یاران شاه خوشین (طبقه‌ای

خاص از گورانان) در سپاه بدر بسیار بوده، در نتیجه این ظلم را بر نتابانیده‌اند و بدر را به هلاکت می‌رسانند؛ و از آنجایی که کنش و رویه‌ی رفتاری یارسان مبتنی بر رعایت اخلاق و تمام شئونات انسانی است، در نتیجه وقتی که شاه خوشین از قلعه فرود می‌آید و کشته را بر روی زمین می‌بیند دستور می‌دهد تا او را کفن ساخته پیکرش را به نجف بفرستند تا در آنجا به خاک سپرده شود. (ابن اثیر، ج ۹ ص ۲۴۸-۲۴۵) (مجمعل التواریخ- والقصص، ص ۴۰۰-۴۰۱) (اذکایی ۱۳۶۷: ۱۵۰) دلیل دیگر بر صحت این مدعا که گوران‌های سپاه بدر فقط به دلایل اعتقادی- که دفع ظلم ظالم کرده باشند و نه اینکه انگیزه‌ای سیاسی در آن دخیل بوده باشد- اقدام به کشتن بدر می‌کنند، پیوستن آنها به نزد امیر شمس الدوله ابوطاهر بن فخرالدوله دیلمی پادشاه همدان پس از کشتن بدر است، و نه اینکه با رهبر معنوی خود سپاهی به جهت استیلا بر مناطق تشکیل بدهند و مبادرت به امر سیاست کنند.

پهلویان، قلمرو فرهنگی شاه خوشین

سرزمین پهلویان از زمان‌های بسیار دور محل نشر و نضج تفکر و اندیشه، علم و هنر بوده است. این میراث را می‌توانیم در زمان کاسی‌ها و لولوبی‌ها پیگیری کنیم. **هنر مفرغ و پرورش اسب کاسی‌ها و حجاری لولوبی‌ها** را می‌توانیم شاهد این ادعا بگیریم، که کمتر موزه‌ای معتبر در دنیا هست که مفتخر نباشد تا نمونه مفرغی از این دوران را در خود جای نداده باشد. این مهم در دوران بعد نیز تبلور پیدا می‌کند و **هنر مغان مادی** در حفظ و بازنشر علم، ادبیات و هنر را می‌توانیم برای آن مطرح کنیم. پهلویان که ماد کبیر نامیده می‌شده به دلایل خوش آب و هوایی و حاصلخیزی خاک و درآمد ناشی از باغات و زمین، دارای مردمانی متمول و متعاقب آن با فرهنگ و باسواد بوده است. استرابو درباره عادت‌ها و رسم‌های مادی می‌آورد: امروزه ردایی که ردای پارسی خوانده می‌شود و علاقه و عشق زنان به تیراندازی و سوارکاری و احترام و عزتی که برای شاهان خود قایل هستند و زیور و آلات زنان و حرمت آسمانی که مردم برای شاه دارند از جمله رسوم و عادات پارسیان است که از مادها اقتباس کرده‌اند. اما پس از برافتادن مادها بخش‌هایی از سرزمین‌هایی که تا ماد ادامه داشت پارسیان به دست آوردند، اما رسم‌های مغلوب شدگان چنان در نظر مغلوب کنندگان برای جلال سلطنتی با شکوه و مناسب آمد که تن دادند تا به جای برهنه بودن و تنها ستر عورت کردن جامه زنانه بر تن کنند و تمام بدن خود را با لباس بپوشانند. (استرابو، ۱۳۸۲: ۵۳)

دوران هلنی را با قباله‌های مکشوف شده‌ی هورامان را نباید از خاطر بیریم؛ و البته دوران طلایی اشکانیان و ساسانیان که این سرزمین را به پایگاه و جایگاه تمام داده‌های علمی، فرهنگی، هنری مبدل می‌کنند خود

حدیثی مفصل است که باید به شکل خاص به آن پرداخته شود. همچنین می‌توان به دوران باز نشر فرّ ایزدی در شیعه‌گریِ اوایل دوران اسلامی پردازیم که به دلیل همان بینش والای علمی، فرهنگی، هنریِ مردمان این سرزمین در زمره‌ی حامیان سرسخت اهل بیت و فرزندانِ مولایشان علی (ع) قرار می‌گیرند. که با این انتخاب عملاً نشان می‌دهند که زور، قدرت و ثروت (امویان، عباسیان) عاملی نخواهد بود که آنها را جذب کند. به همین خاطر این سرزمین (پهلویان) یکی از مراکز امن به جهت اسکان امامزاده‌های اهل بیت است که بسیاری از اندیشمندان، ذهاد و کبارِ دارای اشتها برای دنیای اسلام را می‌توانیم در این قرون (قرون اولیه هجری) از این منطقه نام ببریم. وجود فضای باز علمی - فرهنگی - سیاسی در دوران خاندان ابی دلف و کنار زدن دست خلیفه عباسی از سر این سرزمین در زمان شکل‌گیری حکومت آل بویه سبب تنفسی نسبی برای ایجاد حیاتی مجدد برای مردم این سرزمین می‌گردد.

پس از نهضت شعوبیه و مقاومت در برابر توهین و تحقیرهای عرب، کار فرهنگی و تفاضل علمی در مقابل اعراب شدت می‌گیرد و در سده‌های دوم و سوم هجری زنده کردن فرهنگ کهن ایران زمین شکل داده می‌شود. صفاریان و شخص یعقوب لیث نقش قابل توجهی در بسط و بازسازی فرهنگ، زبان و ادب فارسی پس از تخریب چند قرن داشتند، که این مهم با پیدایش دولت سامانی جلوه‌ای ویژه به خود می‌گیرد. بخارا مرکزی می‌گردد برای فعالیت و ساماندهی تحركات علمی - فرهنگی ایران زمین. دلیل مرکزیت این منطقه که سبب می‌شود تا اهتمام بیشتری به زبان و ادب پارسی داده شود دوری خراسان از خلافت بغداد و وجود حکومت سامانی است. اما برعکس خراسان و خاور ایران زمین، منطقه پهلویان به دلیل نزدیکی به بغداد بیشتر زیر نفوذ فرهنگ عرب بوده، و متعاقب آن ظلم و ستم‌های بیشتری را متحمل شده است، خاصه اینکه علاوه بر مأمنگاه بودن برای اهل بیت دارای گرایش شیعه‌گری، شعوبی‌گری، خرمی‌گری، غالی - گری... نیز بوده است، و این دلایل سبب می‌گردد تا در تقابل و تضاد صد در صدی با خلافت امویان و عباسیان و اکراد اهل تسنن قرار بگیرد. در نتیجه تاریخ، قتل و غارت‌های فراوانی را در این مقطع تاریخی برای پهلویان شمالی (شهرزور) و پهلویان جنوبی (سیمره و سیروان...) گزارش کرده است. وجود اسلام - گراهای تندرو در شمال پهلویان (شهرزور) از قرن چهارم به بعد در منابع گزارش شده است که برای مردم محلی آزارهای فراوانی فراهم آورده‌اند. ابودلف در سال ۳۴۱ ه. ق از شیعه صالحی زیدی در شهر بیر (پیر) از شهرزور نام می‌برد که توسط شهر دیگر شهرزور به نام نیم ازرای به خاطر تعصب دینی مورد یورش قرار می‌گیرند و به خاطر پشتیبانی از شریعت آنها را به قتل می‌رسانند و در آتش می‌سوزانند و اموالشان را چپاول

می‌کنند. (ابودلف، ۱۳۵۴: ۵۶) ابودلف در شرح شهرزور می‌گوید که امرای شهرزور بیشتر کرد هستند و مردم از علاقمندان عمر بن عبدالعزیز می‌باشند، اما کردها ایشان را به قیام بر علیه امرا و مخالفت با خلفا تشویق می‌نمودند. (ابودلف، ۱۳۵۴: ۵۵) که این گواهی حکایت از امرای کرد و مردم غیر کرد در شهرزور دارد. صاحب تاریخ هورامان می‌آورد: بعد از چندی بر حسب دستور باریه بیگ، اهالی نوین به منظور انتقام مسلمین سلین، در شب جم جم (عید کاکه‌بی‌ها) به عباس آباد حمله‌ور و قسمت اکثر از کافران را به دوزخ می‌فرستند. (شیدا، ۱۳۸۳: ۳۸۵) بر این اساس آرامشی که در خاور دور بوده را در منطقه پهلویان نمی‌توانیم سراغ بگیریم. در نتیجه منطقه پهلویان از هر زاویه و امکانی به جهت مقابله و مبارزه استفاده می‌کند؛ که یکی از این نوع مبارزات پایمردی بر زبان محلی خود است که داخل نهضت ترجمه نمی‌شود، بلکه با همان ادبیات محلی و پهلوی خود که اعتراضی تمام قد در مقابل اعراب بوده به شعوبی‌گری خود ادامه می‌دهد. فردوسی (۳۲۹-۴۱۶ق) در خراسان بر اساس داده‌های موجود از فرهنگ باستان ایران زمین دست به گردآوری اساطیر می‌زند و شاه خوشین لرستانی در منطقه پهلویان عیناً همین قدم را برمی‌دارد. آن یک شاهنامه‌ی فارسی خلق می‌کند و این دیگر شاهنامه گورانی. شاه خوشین پس از آنکه با یارانش از سفر مکه به منطقه لرستان بر می‌گردد دعوی الوهیت می‌کند و سعی دارد تا نهضت پاسداری از ارزش‌ها، فرهنگ و هنر منطقه را در دستور کار قرار بدهد؛ از این رو به دیدار هر کدام از بزرگان ذهاد و اربابان علم و هنر منطقه می‌رود و آن‌ها را به سلک یاران خود در می‌آورد. با ظهور شاه خوشین انقلابی عظیم در فکر و فلسفه و هنر منطقه ایجاد می‌شود، و شاید اگر گفته شود که شاه خوشین بر اساس مستندات و قرائن موجود بزرگ‌ترین شخصیت روحانی-تاریخی پهلویان باشد به گزاف نگفته باشیم، چراکه تمام اکابر و اعظم منطقه قیادت وی را پذیرفته و بر بزرگی ایشان گواهی داده‌اند. بزرگانی همچون: باباطاهر، بابابزرگ، کال نازدار، شاه گگه احمد، پیر شالیار... که به شرح مختصری از این بزرگان و چگونگی ارتباط آنها با شاه خوشین بر اساس نسخ خطی خواهیم پرداخت.

همانگونه که گفته شد مردم پهلویان در صدر اسلام به تشیع روی می‌آوردند و پس از آن این سرزمین محلی می‌گردد برای تجمیع علویان و آل بیت. همچنین خرمدینه دارای پایگاه و جایگاه بوده و علاوه بر نضج و نشر خرمدینه، غالی‌گری و شعوبیه و آموزه‌های مغان مادی که در نهانخانه‌ها و محافل خصوصی این دیار سینه به سینه نقل می‌شده را نباید از خاطر ببریم. بر این اساس بافت فکری-فرهنگی مردمان این سرزمین (گورانان) در این قرون دستخوش دگرگونی می‌شود و تکامل آن بر شالوده‌ی آموزه‌های مغان مادی

شکل داده می‌شود. در نتیجه می‌توان گفت گوران قبل از اسلام و صدر اسلام با گوران زمان خرمدینیه و شاه خوشین تفاوت پیدا می‌کند و در این زمان پهلویان چهره‌ای جدید از بار فکری-فرهنگی به خود می‌گیرد. همچنین تاریخ، مهاجرت‌های بسیاری از این مردم به مناطق مختلف را در این دوران گزارش کرده است. بر اساس گزارشی که ابن اثیر آورده، عده‌ای کثیر از مردم پهلویان در قرن سوم هجری از این منطقه کوچ می‌کنند و به نواحی شمالی زاگرس می‌روند؛ در بین راه تعدادی از ایشان در کرکوک و موصل می‌مانند و مابقی ایشان به محل اسکان فعلی علویان آناتولی مهاجرت می‌کنند. این گزارش مصداق این نظر است که مردمان دیملی از پهلویان بوده‌اند؛ چراکه زبان، فرهنگ، دین و باور این مردم جدای از مردم پهلویان نیست و جملگی این موارد مؤید این مفهوم است. خاصه اینکه مردمان این جغرافیا دارای یک زبان، یک فرهنگ، و باورمند به عقاید خاص شیعه گری، غالی گری، مزدکیه و خرمیه بوده‌اند.

ابن اثیر این مهاجرت را اینچنین گزارش کرده است: در سال ۲۱۸ جمع کثیری از مردم جبال و همدان و اصفهان و ماسبدان و غیره، دین خرمی را پذیرفتند و جمع شدند و در همدان لشکرگاه ساختند و معتصم بر ایشان سپاه فرستاد و اسحاق بن ابراهیم مصعب با آن سپاه بود و او را در ماه شوال این سال مأمور جبال کرد و اسحاق در اطراف همدان با این مردم روبرو شد و شصت هزار تن از ایشان را کشت و کسانی که مانده بودند، به روم فرار کردند. (ابن الأثیر، ۱۳۸۱: ۳۹۷۵) همچنین می‌آورد که در سال ۲۱۹، جمعی از خرمدینان که در جنگ همدان جان به در برده بودند، به بلاد روم گریختند و به توفیل امپراتور قسطنطنیه پناه بردند. در این مهاجرت که از کرکوک و موصل و نواحی شمالی عراق و محل زیست فعلی ایزدی‌ها می‌گذشته، با گزینش منطقه به جهت اسکان توسط عده‌ای از ایشان موجبات شدت تحرکات مزدکی گری و مانویت در منطقه را فراهم آورده که در نهایت در قالب ایزدی گری در قرن ششم جلوه می‌کند. البته ناگفته نماند که افکار یارسانی نیز در همین سال‌ها (۲۱۹ ه. ق) در جبال توسط بهلول ماهی در این منطقه نمود داشته، که با وجود دعوت پنهانی بهلول و وجود نهضتی فراگیر در منطقه، از نمود کمتری برخوردار بوده است. همچنین در متنی سریانی که تاریخچه‌ی آن در سده‌ی ششم میلادی تدوین گردیده، و اخبار آن باید مبتنی بر اطلاعات واصله از کسانی باشد که همزمان با رویدادها می‌زیستند، آمده: در شهر «کرخ بیت سلوک، سلوک» (کرکوک) از هیجانانگیزی سخن رفته که حاصل جنبش مزدکیان بود. این تاریخچه، همانند بسیاری نوشته‌ها، طرفداران مزدک را مانوی نامیده است. (پیگولوسکایا، ۱۳۷۷: ۳۹۷) در واقع می‌توانیم بگوییم که دیملی‌های مناطق شمالی همین مردمان پهلونشین هستند که بر زبان، فرهنگ و باور خود داشته‌اند و

هم اکنون نیز از هر منظری با مردمان پهلویان تفاوت آنچنانی ندارند. ایضاً ابن الأثیر در خصوص شماره‌ی خرم‌دینانی که در همین سال (۲۱۹ ه.ق) با عنوان اسارت به بغداد کوچانده می‌شوند آورده: اسحاق بن ابراهیم در ماه جمادی الأول/ ۱۳ مه به بغداد بیامد و با خود مردمان بسیاری از اسیران خرم‌دینان بیاورد. گفته‌اند که شمار این گروه جز زنان و کودکان صد هزار تن بوده است. (ابن الأثیر، ۱۳۸۱: ۴۹۸۰) و بر اساس گواهی ابن خلدون، اسحاق از سوی مأمون به عنوان جانشین معرفی می‌شود و فراتر از آن حکومت سواد و حلوان هم به دایره اختیارات وی افزوده می‌گردد. (ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۹۶) و این یکصد هزار نفری را که به بغداد می‌برد از مردمان پهلویان بوده است که بعدها به فیلی‌های بغداد اشتها پیدا می‌کنند.^۱ شاه خوشین زمانی به زبان، ادبیات، فرهنگ، هنر، فکر و باور، میهن پرستی و حس ناسیونالیستی و میتولوژی این منطقه از زاگرس می‌پردازد که مردمان سایر نواحی زاگرس متأثر از زبان عربی در حال گذار از نهضت ترجمه بوده‌اند؛ و گاه برای سبقت از همدیگر در فرمانبرداری از اعراب سنگ بر سر این جماعت (گوران) می‌کوفتند که هر کس با زبانی غیر از زبان قرآن سخن بگوید کافر است و مستحق مرگ. اما شاه خوشین علی‌رغم دشمنی‌های فراوانی که از جانب اعراب و نومسلمانان به خود می‌دید به نهضت خود ادامه داد و ضمن همراه ساختن تمام بزرگان و ذهاد و روشنفکران این سرزمین با خود، هم بنیان ناسیونالیزم منطقه‌ای می‌گذارد و هم اینکه مانع از نابودی فرهنگ و زبان مردمان زاگرس می‌شود. رد پای ایشان را بر اساس متون کهن و نسخ موجود می‌توان در جای جای پهلویان دید. در شهرزور (روستای هاوار واقع در شنرویی)، در هورامان (پلنگان و هورامان تخت)، در دالاهو (ریجاب و چگونگی ملاقات با بابا فقی و حکایت ابودوجانه)، در همدان (شرح ملاقات با باباطاهر در همدان) دارای پایگاه و جایگاه بوده، و لرستان که زادگاهش بوده را هم به عنوان مرکز نشر و نضج داده‌های فکری خود قرار داده است. به عبارتی دیگر سرزمین پهلویان از جنوبی‌ترین نواحی آن تا شمالی‌ترین نقطه‌ی این سرزمین محل فعالیت و مجاهدت‌های ایشان با یارانش بوده است.

شاه خوشین پس از چند قرن سکوت و خفقان به واسطه‌ی حضور اعراب، دست به انقلابی فرهنگی می‌زند و تمام باورهای بومی و منطقه‌ای را از کرپن‌ها تا زمان خود دوباره احیاء و باز نشر می‌دهد. علی‌رغم مخالفت نو مسلمانان با اینگونه فعالیت‌ها شاه خوشین اسطوره‌ی پهلویان، زبان، ادبیات و باور، هنر و موسیقی پهلویان را زنده می‌کند و آنرا به نسل بعد از خود تحویل می‌دهد.

۱- پهلویان (گوران، لک، کلهر، فیلی، دیملی)، نگارنده.

اسطوره را با همان قالب شاهنامه معرفی می‌کند، ادبیاتی حماسی که با افسانه متفاوت می‌باشد و در نزد مردمان بلادالفهلویین از دیر باز دارای اهمیت بوده است، و این اهمیت تا به اعتقاد هم کشیده می‌شود. این باور به عنوان زیربنای فکری منطقه‌ی پهلویان نخستین بار در کلام‌های دوره شاه خوشین عنوان می‌گردد و بعدها حکایت‌های مربوط به این اساطیر نسل به نسل از سینه‌ای به سینه‌ی دیگر نقل می‌شود. وجود ذهنیت فرّ ایزدی نزد مردمان این سرزمین، عرق به پادشاهی مشروطه را در میان این مردم متبلور می‌سازد. وجود میت یا اسطوره‌ی نجد ایران در منطقه پهلویان از دیرباز بوده و مردمان این منطقه به این مهم توجه شایانی نشان می‌داده‌اند. در واقع اگر فردوسی زحمت گردآوری این حکایات را کشیده به معنای این نیست که مردمان این منطقه شاهنامه فردوسی را به زبان گورانی برگردان کرده باشند، چرا که این حکایت‌ها به شکل شفاهی در نزد مردمان این فلات بوده و نسل به نسل و سینه به سینه انتقال داده شده است. خاصه اینکه وقتی کلام‌های دوره بهلول ماهی در قرن دوم و کلام‌های دوره شاه خوشین در اواخر قرن چهارم را مورد مذاقه قرار می‌دهی به این مهم پی خواهی برد، و البته در شاهنامه‌ای که شاه خوشین آنرا احیاء و به ادوار ظهور ذاتی دیگر می‌سپارد حکایت‌هایی هست که در شاهنامه فردوسی وجود ندارد، و این خود دلیلی دیگر است بر غنای حکایت‌های اساطیری در منطقه‌ی پهلویان. متن کلامی سرانجام به حدی در دوستداری و پیوند با زبان و فرهنگ ایران‌زمین ژرف و دقیق است که به‌رغم تمامی برداشت‌هایی که از سلطنت غزنویان و مذهب سلطان محمود و نزدیکان او و نسبت هجو فردوسی و بحث‌هایی که امروز به تلاش متفکران در بحث ایران‌شناسی مردود شناخته شده‌اند، جلوس سلطان محمود غزنوی و احیای زبان و ادب فارسی و تولد شاهنامه را در آن دوره با تمام تناقض‌های موجود شخصیتی و تاریخی سلطان محمود به عنوان یکی از ادوار اعتقادی اهل حق (یارسان) می‌شمارند. شادروانان شاهنامه‌دان و شاهنامه‌شناس گویی دفاعیه‌هایی را که عیناً ارائه می‌شود، در دفاع از متن ژرف‌پوی سرانجام و انتخاب و اعتقاد پیروان آن به قلم آورده‌اند؛ شادروان استاد مسکوب می‌نویسد: «... اما در ساحت جامعه‌شناسانه (و در روند تاریخ) در برابر اقوام هم‌دین و در نتیجه «هم‌هویت» - به‌ویژه عرب‌ها - ما همچنان به عنوان مردمی متفاوت و دارای هویت خود بر جای ماندیم. از نظر تاریخی، ایرانی و مسلمان و از نظر اجتماعی مسلمان و ایرانی؛ بسته به آنکه از چه زاویه‌ای نگاه کنیم، یکی مقدم و یکی مؤخر. تمام مقدسات علویان (یارسان) با شخصیت‌های حماسه ملی ایران منطبق و یگانه می‌شود و این کتاب خرد و دانایی و انسان‌سازی و اخلاق و عفت و مبارزه و آزادی و عدالت، در دیدگاه

مرزداران کرد، ترک، عرب و... تقدسی فراتر از زبان و تاریخ و ملیت می‌یابد و اقیانوس ایمان و اعتقاد آنها را شکل می‌دهد.^۱

یکی دیگر از مواردی که مردمان پهلویان به آن فخر می‌فرشند غنای موسیقی و مقام‌های باستانی موجود در آن است که نمونه‌ی این غنا را در سایر مناطق نمی‌توان شاهد و مثال کرد. این غنا، ارزش و اعتبار را می‌توان مرهون مجاهدت‌های شاه خوشین دانست. موسیقی این منطقه یعنی: «مور»، «سیاچمانه» و «هوره» برگرفته از یک منبع پردازش است و آن هم آمده از مغان مهرپرست کرین می‌باشد که شاه خوشین برای احیاء، بازنش و حفظ و جلوگیری از امحاء و نابودی این موسیقی (مقام‌ها و لحن‌ها) تدابیری تحقیقی، ترغیب و تشویق برای بازسازی نغمات باستانی همچون: سوارسوار، جلوشاهی، جنگه‌را، قطار، سحری، گل و خاک (گل و خار)، مقام نکیسا، پاه مور، مجنونی، باریه... اتخاذ می‌کند. تعداد مقام‌های احیاء شده و ساخته شده در زمان شاه خوشین بسیار بوده اما متأسفانه بنا به دلایلی در گذر زمان از بین می‌روند و بعدها در زمان پردیور دوباره خوانی می‌شوند. بر اساس اسناد موجود شاه خوشین هر کدام از یاران خود در سپاه نهصد نهصد را سازی هدیه می‌بخشد و آنها را در تحقیق، احیاء و تنظیم مقام‌های باستانی راهبر می‌گردد. بزرگ‌ترین ارکستر سمفونیک تاریخ (نهصد نهصد) را شکل می‌دهد و خود به عنوان رهبر این ارکستر ساز تنبور را برمی‌گزیند؛ به همین خاطر است که به این ساز (تنبور)، ساز شاه خوشینی گفته می‌شود. کلام‌ها نام بیشتر از شصت ساز را برای این ارکستر سمفونیک آورده است. (نسخ خطی کلام‌ها)

«تنبور» که در لهجه‌ی محلی «ته‌میر» می‌باشد از جمله آلات موسیقی موجود در منطقه است که در بزم‌های دینی و عرفانی به جهت اجرای مقام‌های مرتبط همراه خنیاگر یا موزیسین می‌باشد. اگر از نقش نگاره‌های دوران کاسی‌های لرستان در ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد که تنبورنوازی را نشر و آموزش می‌دهد بگذریم به اهمیت تنبور در متون پهلوی در همین سرزمین کاسی‌ها (پهلویان جنوبی) می‌رسیم. در کارنامه اردشیر بابکان آمده که اردشیر طنبور می‌نواخته (کارنامه اردشیر بابکان ص ۸) و با توجه به اینکه محل زیست و پادشاهی ساسانیان بیشتر در نواحی پهلویان و یا قلمرو گوران‌ها بوده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۰) قدر مسلم می‌توان سلسله ساسانی را از گوران‌ها به حساب آورد، خاصه اینکه طبری نیز آورده که اردشیر از بازرنگیان بوده است. (طبری، ج ۲ ص ۵۸۰) (کامل ابن اثیر ج ۱ ص ۱۳۳) (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۳۸۵) منطقه‌ی محل زیست کاسی‌ها و یا گوران‌ها که به لرستان (لر کوچک، لکستان) اشتها پیدا می‌کند محل پروردگی

۱- حماسه ملی ایران، محمد علی سلطانی، روزنامه اطلاعات

و بزم و مقام می‌گردد. ساخت و پرداخت ساز و آواز در منطقه‌ی مذکور در زمان بهرام گور به اوج شکوفایی بی نظیر خود می‌رسد. بهرام گور دستور می‌دهد دوازده هزار خواننده‌ی زن و مرد از هندوستان بیایند. مجموعه شواهد حاکی از آن است که **گوسان** نقش قابل توجهی در زندگی پارتی‌ها و همسایگان آن‌ها تا دوره ساسانیان ایفا می‌کند. بارید ۳۶۰ مقام را برای ایام سال می‌سازد و آمدن گوسان‌های هندی به جغرافیای مذکور و همنشینی با خنیاگران منطقه بر رشد و شکوفایی هر چه تمامتر آن می‌افزاید. این ارتباط با خنیاگران هندوستان مجدد در زمان شاه خوشین شکل داده می‌شود که نمونه‌ی آنرا می‌توان شخصی به نام هندو با ساز رباب در این دوره دانست. ماد کبیر که به ماهات یا کشور ماه نامگذاری می‌شود در هر عصر و دوره‌ای پیشگام در حفظ و اشاعه‌ی فرهنگ و هنر و ادبیات نجد ایران بوده است. به همین خاطر اسم «دین آور» بر بخشی از این ماهات وجه تسمیه می‌گردد. دینور علاوه بر اینکه از بار علم و دانش شاخص نجد ایران بوده، از بار هنری نیز همگام با ادبیات و فرهنگ دارای پایگاه نشر و احیاء نغمات گوسان‌های زمان باریده‌ها نیز بوده است.

ابوحشیشه یکی از طنبوریان ماهر در فن خود بوده که دارای کتاب‌های: *المغنی المجید* و کتاب اخبارالطنبوریین بوده است. (ابن الندیم، ۱۳۸۱: ۲۴۰) همچنین جحظه شاعر و آوازه خوان و طنبور نواز حاذقی که دارای کتابی به نام *الطنبوریین* نیز بوده است. (ابن الندیم، ۱۳۸۱: ۲۴۰) ابن طرحان ابوالحسن علی بن حسن رویه خوبی در آواز و سرمایه ادب داشته و تألیفاتی همچون کتاب *اخبارالمغنین الطنبوریین* نیز داشته است. (ابن الندیم، ۱۳۸۱: ۲۵۷) و **طرحان** یکی از مناطق مهم در حفظ و اشاعه‌ی ساخت و پرداخت تنبور با مقام‌هایش بوده است. در کل موسیقی در این منطقه دارای ارزش و اعتبار است و آنرا مقدس می‌دانند که پرداختن به آن نه برای لهو و لعب، بلکه برای ایجاد تفکر و رسیدن به مفهوم و معنا است. شاه خوشین به عنوان یک انقلابی اصلاح‌گر، کلیدی‌ترین شخص در حفظ و اشاعه‌ی مقام‌ها و نغمات باستانی پهلویان است و آنچه که از بارید و نکیسایا... به جای مانده و تحت عناوین هوره و مور، سیاچمانه، مقام‌های باستانی که با سازهای مختلف تنبور و سورنا... اجرا می‌گردد از آن یاد می‌شود با سپاه نهصد نهصد خود موجبات پردازش جدید آنرا فراهم می‌آورد. این گنجینه‌ی هنری در **دلفان**، **طرحان** و **دینور** احیاء و نضج پیدا می‌کند و بعدها به مناطق شمالی‌تر یعنی هورامان و شهرزور نیز نشر و گسترش داده می‌شود. تیمور بانیارانی برخی از سازهای موجود در سپاه شاه خوشین را اینچنین عنوان می‌کند:^۱

۱- نسخه خطی نگارنده، بند تیمور وات یکجار

نهدنهدنهدنهد بيو وه روى كار / بژنان مقام هر يك و يك تار
 نهصد تميره بزم حقانى / واويلا و روروى شين فانى
 نهصد كمانچه داودى مقام / زمزمه‌ى زينت بزم سرانجام
 نهصد موکش ژن طرز پا و مور / نهصد ژ دايره نهصد ژ بلور
 نهصد ژ تار ژن نغمه رنگارنگ / نهصد ژ شپور پى بساط جنگ
 نهصد ژ كرنا جنگ خيبرى / نهصد مقامات طبل دوسرى
 نهصد گورگه نهصد طبل كوس / زيره‌ى عراوان فيل منگلوس
 نهصد هى خوشخوان وه آواز برز / زمين و زمان شفق بدى درز
 و سرمه ستور سپاى بى حساو / زمين بلرزو تا نه گرده‌ى گاو
 ايميش و جمله نهصد هزاريم / شهيد هجران خاوندكاريم

ياران شاه خوشين

اما در خصوص ياران شاه خوشين و سپاه نهصد نهصد هى ايشان متأسفانه اطلاعات مفصلى در دست نيست و از كلام‌هاى اين دوره كه خود مى‌بايست مثنوى هفتاد منى باشد جزء چند بند مختصر به جاى نمانده است. اين مهم نيز علاوه بر مكتوم شدن حقايق تاريخى مربوط به اين دوره سبب شده تا تحريفات زيادى هم بر آن وارد گردد. يكي از اين تحريفات مصادره‌ى بزرگان منطقه و ياران شاه خوشين توسط دين و فرهنگ غالب است. شرح چگونگى ملاقات شاه خوشين با هر کدام از بزرگان منطقه‌ى پهلويان خود مقاله‌اى جداگانه است، كه به ذكر دو مورد از ملاقات‌هاى ايشان بسنده خواهيم كرد و ساير توشیحات مربوطه را به حوصله‌اى ديگر وا مى‌نهميم. در نسخ خطى يارسان در بيان دیدار با بزرگان منطقه آمده:

«... باباى بزرگ شاه را ميهمانى نمود، و خواست كه فردا پيشکش آورد، و جهت تحفه مى‌گرديد. شاه را روشن بود، امر نمود كه دو طفل از چين ماچين آورده آن را مى‌خواهم كه دلفان از نچيره‌ى آن‌ها بودند. يكي اسم ... او را به غلامى خود قبول نموده كه كدخدا شهره‌ى ميرى از نسل او خواهد شد و شاه عالم همه ياران در خدمتش به سر حسن گاويار رفتند، او نيز منتظر بود. وعده بود، ياران عرض نمودند كه او را آزمائش نماييم، و شاه امر فرمود كه احتياج نيست ما او را مى‌شناسيم و او ما را مى‌شناسد، دروغ نمى‌گويد؛ و ياران معذور داشتند كه كرم نما او را امتحان نماييم. و امر نمود كه چنان باشد. شاه گگه احمد خود را مارالى نمود، و خود با ياران هياهوئى از دنياى او افتادند تا اينكه خود را به حسن گاويار رسانيد و به زبان

آمدند که باباحسن گاو مرا ندیدی؟ حسن گاویار گاو کوهی را در زیر جفت بسته بود به گاویاری مشغول بود، در این اوقات حضرات در خدمت شاه عالم رسیدند، نظر کردند که باباحسن مشغول است، صدا زدند: ای گاویار هیچ صیدی از اینجا نگذشت؟! گفت: غیر از این صید که در زیر هیشم دیگر هیچ صیدی نیامد پیشم. شاه گگه احمد به صورت خود تبدیل یافت، گفت: ای بابا عجب مرا پناهی دادی؟! گفت چه دانستم که شما با هم در سر دعوا بوده‌اید. من هرگز دروغ نگفته‌ام، علی‌الخصوص با شاه عالم. آخر التجا آورد و قدم مبارک شاه عالم را زینت دو عین نمود. و شاه عالم را مهمانی نمود، فصل زمستان بود، کل برف زمین را شکوفه پوش نموده هیچ میوه یافت نمی‌شد. یاران از حسن گاویار میوه‌ی تازه طلب نمودند، یکی انگور تازه و دیگر خربزه؛ و حسن گفت: در زمستان این‌ها کجا پیدا خواهد شد؟! شاه عالم فرمود که: به باغ برو، باغ بوستان رسد مرا نگاه داشته‌اند. حسن گاویار به باغ رفت، یک سبد عظیمی انگور بچید، و بعد به بوستان رفت چند دانه خربزه‌ی بسیار تحفه چیده به نظر مردان رسانید که میل فرمودند، و تشریف شریف بردند به گردنگاه، و امر ارزانی فرمودند و مکان‌ها را به مردان بخش نمودند، و هر کدام جایی را انعام فرمود که جهت سرکار کسانی که به ایشان امید بسته‌اند صرف نمایند. شاه عالم با بابای بزرگ باقی ماند، هر چه را فرمود کدخدای این میانه به تو دادیم، و بنا به فرموده‌ی شاه گفت: بابا بیا تو نیز او شاه را امینی داده و چند بخش ولایت‌ها فرمود که: بابا فقیه در تنگ ریژاو نزول دارد، باید بر سر او برویم که دعواکار است. یاران گفتند: امر از شاه عالم است. به کاکاردا فرمود: برگرد مخبر نمائید شاه عالم بدینجا تشریف می‌آورد مکالمه با هم نمایید؛ و کاکاردا با بابا مکالمه نمودند کمتر عتب (خشم) گردید... (نسخه خطی)

در خصوص رابطه‌ی نسبی بابا بزرگ و شاهزاده محمد و شاه گگه احمد هم در بین مردمان منطقه و هم در برخی از کتب و گزارشات تأییدیه‌هایی شکل گرفته است. راولینسون گزارش کرده: «شاهزاده احمد را یکی از سه برادران می‌دانند که دو برادر دیگر عبارتند از سلطان محمود (بین لرها به شاه محمد معروف است) که در دشت هلیلان نزدیک کرمانشاه مدفون است و دیگری سلطان ابراهیم که به بابابزرگ معروف است و در تمامی استان به عنوان یک قدیس مورد پرستش است.» (راولینسون، ۱۳۶۲: ۱۳۳)

مقبره‌ی شاه گگه احمد در شمال غربی مازو در دشت لاله بر فراز کوهی سخت و صعب قرار دارد. مردم منطقه این امامزاده را با نام گگه احمد یا سید احمد معرفی می‌کنند، و در نسخ کلامی یارسان با شاه

گگه احمد آمده است.^۱ خادمین این امامزاده عمامه‌ی قرمز بر سر می‌گذارند و علت انتخاب این عمامه را بر می‌گردانند به حکایتی از شاه گگه احمد که در زمان حیاتش همیشه شال قرمزی به کمر می‌بسته است، پس ایشان نیز به تقلید از شاه گگه احمد این عمامه قرمز را بر سر می‌گذارند. ظاهراً شاه گگه احمد دارای غضب خاصی در مواجهه با دشمنان بوده است. مینورسکی می‌نویسد: «سیدهایی از طایفه‌ی پاپی از آن (بقعه شاهزاده احمد) مواظبت می‌کنند، این سیدها عمامه قرمز بر سر دارند و خاطره خرمیان را که پرچم قرمز داشتند در ذهن انسان مجسم می‌نمایند.» (مینورسکی ۲۷) حمید ایزدپناه نیز آورده که شاهزاده احمد در کوه‌های مازو و در بخش پاپی از جمله قزلباشان پیرو اهل حق است که وجود شال و دستار قرمز منتسب به قزلباشیه است (حمید ایزدپناه ج ۱ ص ۱۳۰. همچنین ج ۳ ص ۲۰) ایزدپناه با اندکی تلخیص قزلباشیه قرن نهم و دهم را به محمره قرن چهارم تعمیم می‌دهد. هر چند در زمان باباخوشین و متعاقب آن حضور شاه گگه احمد در لرستان وجود خرمدینان و فعالیت‌های آن‌ها بر اساس گواهی تاریخی انکار نمی‌گردد و قیام‌هایی نیز در آن ادوار در لرستان بر پا می‌کنند، اما پس از ظهور شاه خوشین تمام بازماندگان خرمیه که در آن زمان به واسطه‌ی شهادت بابک در اضمحلال بودند گرد ایشان جمع می‌گردند و شاید بستن شال قرمز از جانب شاه گگه احمد به دستور باباخوشین پلوتیکی فکری بوده است تا ضمن نزدیکی به خرمیه در جذب این افراد و ایجاد اعتماد به جهت فراخواندن تعریف گردد.

اما چرا در نسخ کلامی و همچنین مردم منطقه ایشان را شاه گگه احمد می‌خوانند، بر می‌گردد به حکایتی که از وی نقل می‌کنند. گگ در زبان محلی به بز بی شاخ می‌گویند. ظاهراً ایشان بزی داشته که شیر فراوان می‌داده و به امر الهی هر چه از شیر آن می‌دوشیده‌اند تمام نمی‌شده است. شاه گگه احمد یکی از منتفدین و علمای منطقه در زمان خود بوده که صاحب کرامات و مستجاب‌الدعوه بوده است. مردم منطقه قیادت ایشان را پذیرفته و تماماً در سلک پیروان ایشان قرار می‌گیرند. شاه گگه احمد به وقت ظهور باباخوشین دارای عمری میانه - یحتمل بین چهل تا پنجاه سال - بوده است که اگر مبنا را تولد شاه خوشین در سال ۳۴۳ قمری بدانیم پس تاریخ تولد شاه گگه احمد تقریباً اوایل قرن چهارم می‌شود. با ظهور شاه خوشین معادلات اعتقادی منطقه دگرگون می‌شود، به شکلی که علویان منطقه بوی حق را از شاه خوشین استشمام می‌کنند و در سلک یاران ایشان قرار می‌گیرند. مینورسکی که در صد سال پیش از منطقه بازدید می‌کند این چنین

۱- دو شاهزاده احمد وجود دارد، یکی در دهستان مازو و دیگری در پا علم کبیر کوه نزدیک به پل دختر و هر دو شاهزاده نیز در يك مسیر قرار دارند یعنی مسیر خرم‌آباد-اندیمشک.

می‌نویسد: "اکثر لک‌ها پیرو فرقه علی‌اللهی (اهل حق) می‌باشند. همچنین طوایف سگوند، پاپی و بدرایی پیرو این فرقه هستند. به عقیده‌ی پیروان فرقه اهل حق، گُردستان صحنه فعالیت‌های سومین مرحله تجلی الهی است که باباخوشین نامیده می‌شود. یکی از پناهگاه‌های (مکان‌های مقدس) مهم این فرقه آرامگاه شاهزاده احمد (فرزند ادعایی موسی کاظم) می‌باشد که در ناحیه کوس در نزدیکی کوه بی‌آو (در منطقه قلاوندها) قرار دارد. (مینورسکی، ۱۳۶۲: ۲۷) این گزارش مؤید حضور یارسان‌ها در منطقه است که به جهت زیارت مقبره‌ی شاه گگه احمد - که تازه بنا شده بوده - اقدام می‌کرده‌اند. شرح ملاقات و مناظره‌ی شاه گگه احمد با شاه خوشین را در نسخ خطی یارسان به این شکل گزارش نموده‌اند:

«... دست خود را ظاهر نمود و خلاق مطیع گردیدند و بعد از آن در ولایت کشف و کرامت به مردم نشان داد و اساس شاهانه آراسته نمود. به عرض رسانید که یا شاه، گگه احمد در اینجاست دعواکار شخصیت، و کاکا ردا را امر فرمود که ما بر سر عالم به قدم مبارک نموده باشیم، و کاکاردا گفت: رضا با شاه عالم است. امر نمود که غلامان را احضار دار که تدارک خود را مهیا نموده که اول به دیدن شاه گگه احمد رفته باشیم، رفع دعوی او بشود. و کاکاردا به فرموده‌ی شاه جانبازی ننمود تا یاران همه حاضر گردند. شاه عالم فرمود که بسیار کس چشم به راه است، برویم شاه گگه احمد را آزمایش کنیم، ببینیم در چه دست، گفتند امر شاه مطاع است، و شهنشاه عالم بر سر شاه گگه احمد آمد و خبر از برای شاه گگه احمد آوردند که شاه عالم به سرکشی شما می‌آید. شاه گگه احمد پیشواز نمود و شاه را میهمانی کرد، بعد از چند سر گفتگو کرم گردید، شاه گگه احمد را شاه عالم بر این اظهار نمود، فرمود گگه احمد مطیع گردید، من زیاد چون بر تو مطیع گردیدم، شاه عالم فرمود به چه طریق روشن بنما شاه گگه احمد گفت:

- شاه گگه احمد مهره مؤ:

با هم آییم با هم آییم ای برادران با هم آییم

قیان باوریم میردان زمایم هر کس وزنش سنگین تر او رهنماییم

شاه عالم امر فرمود: ای کاکاردا قیان را بیاور که شاه گگه احمد دعوی او کوتاه شود. فرمود: کرم‌دار عالم، قیان را حاضر نموده‌اند. شاه گگه احمد را فرمود بیا در قیان بنشین، شما نیز توجه نمایم، که شاه امر نمود من کفش خود را به قیان می‌گذارم اگر برابر شدند برابر باشیم اگر کسر آمد شما زیاد باشید، اگر زیاد آمد همچنان زیادی و بیا در نشین و این گوهر کرم نمود.

- شاخوشین مهره مؤ:

خوشین به چه ئیم، سرپوش گه نجیم سالار ده و چوار، ها ههفت و په نجیم
 قه پان باوه ران میگردان بسه نجیم هه ر ئان سه نگینتره ئه و پا به گه نجیم
 شاه گگه احمد در قپان نشست، شاه عالم کفش را از پا بیرون آورد و در قپان نمود و قپان را کشیدند، شاه
 گگه احمد در هوا افتاد و پای کفش در زمین ماند اصلاً حرکت ننمود، شاه فرمود:
 - شاخوشین مهره مؤ:

نازاده ده رویش خوشین به چه نا نازاده ده رویش
 هزاران تیر باطنی دارم در کیش هر کس از شاه خوشین شک آورد پیش
 پلنگازش کنیم صافی نه بو ریش

- شاخوشین مهره مؤ:

نازاده که رده خوشین به چه نا نازاده که رده
 زات موتله قیم نه زاد نه مرده من نشان به مصطفی دادم پشت پرده
 همه عالم و جهانی ما دادیم خورده سهره نگان وه ده ستم هه رده بو هه رده

- شاخوشین مهره مؤ:

خانه در بلغار خوشین بچه نا خانه در بلغار
 تریاک گاو کوهی دارم حکم مور و مار هر کس از کار شاه خوشین شک آورد بار
 پلنگازش زرم زه خمش نه وو چار

این دفعه شاه گگه احمد به اقرار آمد مطیع شد و از قپان بیرون آمد در قدم شاه عالم افتاد و این کلام را
 فرمود:

- شاه گگه احمد مهره مؤ:

رسولمهن سه روه ر خوشین بچه ئیم ره سولمهن سرور
 دین پاک داریم مذهب از جعفر پیاله مان هورده ن ژه حهوز که وسه ر
 میرم شاه خوشین نه قدم شا حه یده ر

مقبره ی شاه گگه احمد در ابتدا یک حصار سنگی کوچکی (کلینه) بوده که قریب ۲۰۰ سال قبل یک
 مرد تاجر دزفولی بقعه و آرامگاهی بر آن بنا می کند. (پایی، ۱۳۸۹: ۴۲۸) این گزارش که محل دفن شاه گگه
 احمد در ابتدا سنگ چین بوده، همچنین سبک نگرش در ایجاد بنا برای مرده (حتی بزرگان) که خاص

یارسان بوده... صحنه‌ی بیشتری بر یارسانی بودن شاه گگه احمد می‌گذارد، خاصه اینکه تمام این مقابر و گنبدها و بقعه‌ها بعدها توسط افرادی دیگر (غیر یارسانی) بنا می‌گردند. مردمان محل از وجود نسخه‌ای خطی صحبت به میان می‌آورند که در آن شرح مسافرت‌های شاهزاده احمد با یارانش، زندگی و کرامات ایشان آمده است که گویا این نسخه از جانب خادمین که نسل به نسل به آن‌ها رسیده به نویسنده‌ی ایل پاپی مرادحسین پاپی داده می‌شود و ایشان هم آنرا در کتاب دیار بالا گریوه انتشار می‌دهد. در این نسخه نام برخی از یاران شاه گگه احمد این چنین آمده است: سید عبدالرحمن، سید جمال الدین محمد (جمال کل)، سید جمال الدین بن حسن کلاه پشمین، سید فیروزه کلاه، سید نورالدین گیمد، سید ابراهیم، سید ابوالحسن، سید محمد، سید تاج الدین، سید محمد زیبا، سید کمال الدین، سید ظله، بابا لنگ، سلیمان زرد. (پاپی، ۱۳۸۹: ۴۳۲) با توجه به اینکه شاه خوشین دارای سپاهی به نام نهصد نهصد بوده است و ما اگر این نهصد نهصد را دست کم نهصد بعلاوه‌ی نهصد در نظر بگیریم، ۱۸۰۰ نفر خواهد شد، و با توجه به قرائتی که آمد اگر ما حتی تمام مقابر و اکابر و زاویه‌های موجود و مشخص لرستان را هم در ذی یاران شاه خوشین قرار بدهیم باز یک دهم از یاران ایشان را معلوم نخواهد ساخت، و همچنین باید از خاطر نبریم که جملگی یاران ایشان از کبار و ذهاد و بزرگان علم و ادب منطقه بوده‌اند، پس نمی‌توانیم افراد ذکر شده در سفرنامه‌ی مذکور که از یاران شاه گگه احمد بوده را در ذی یاران شاه خوشین ندانیم. علی‌ای حال در گام نخست نام تمام کسانی که در کلام‌های یارسان به عنوان یاران شاه خوشین معرفی شده است را استخراج می‌کنیم تا بر مبنای اسناد به نقطه عطفی دست پیدا کرده باشیم.

هفتن دوران شاه خوشین: کاکاردا، خداداد، سید فلک الدین، روحانی (احمدپرنده)، ماما جلاله، خوشلیدین، قوسلیدین. کال نازدار، بابابزرگ. باباطاهر، فاطمه گر، چه‌له‌وی، نسا (لیزا)، شالیار، میزرد، پیر خدر، ریحانه، هندو، بابافقی، حیدر. (سرانجام ۲۰۰۷: ۱۵۰)

هفتوانه دوره شاه خوشین: خفاف، طرمین، سمونه، دورناک، قیطار، لکن، هوما. (سرانجام ۲۰۰۷: ۴۴۴)

هفت خلیفه: رطبان، نینو، نخیر، رنجور، میمن، منجر، زرزو.

هفت سازچی: شراری، رزیان، زرخط، رهلا، زهرد، امین، فرنگ.

هفت گوینده: کرکر، کولیش، پرقو، سام، حات، رفعت، کینک.

هفت کوزه چی: ملوم، مشار، رفق، اعظم، سوزی، رقیم، نجم الدین.

هفت سقا: برقاو، دمامه، قفتان، قاموس، تایجان، وصال، پنجه، اطفی.

هفتاد و دو پیر: فوقین (فوق، قوقین)، رمام (ئه‌یام)، رهام، کمال، قیطاس، دانیال (دانیار)، بشر، شعبان (شعبان)، نجار، جغراف، لمپهر، ادهم، زین ابن نعیم، سمیا، قوام، نجداد، سندر، شهر، اوجف، میمن، مرد، حسن زواره، قوسین، تاس، کبکب، قلم، قرقوت، جزاد (خیزاد)، بیتال، خه‌وار، جلوس، سرخوش، عرعرابن جام، اسعد، شرممان، فقیر، بیژن، فخار، سقین، قدیر، اسکندر (دمار)، صدرابن مردان، زه‌وه‌رد، مرتضی، سنبله (سه‌مله)، خاجیب (حه‌ناجیب)، هشیش، رزیز (زه‌ریز)، کثیر، زاهد، کاجل (کابل)، مدد، حزین، سلطان، فطار (قطار)، شمو، جدیم، یمون، رفیع، عه‌واس، ربوب، سلسال، نری، قفقف، ایا، عمبور، تنگی، زوقال، تراز، مثال، ئه‌ینون، ایاز.

نود و نه پیر: منا (مه‌تا)، قدر، صیاد، قنیاغ، قباد، سلمان، نعیم، غفور، زه‌غن، کیانوش، خمخاش، جلاو، سبجان، فرات، زریل، نراوه، جمشیر، سعید، نازدار، مولا، زروه‌ش، بقر، مهره، رضا، خوره‌م، خمر، منجر، معین، قارون، هیاس، سلیم، انضر، سعود، نجف، مصری، شملاق، زرخاک، سمن، قه‌سوم، نوذر، مینا، زرشال، خمیس، زمرد، اعجاز، قیور (قبور)، قایی (قومقایی)، نشاط، قهراب، فرمان، قبا، حفیر، پیکا، جبار، ترانج، معجن، خافل، یاران، سنگ لخت، حسام، قندوس، برق، شمیم، جیب، چوگان، افلاطون، رخاو، تیفور، قاموس، گنجین، وه‌ردی، اکبر، کوزه‌ر، یحیی، بوران، کلاف، شالان، موسی، بسمار، رساس، زرقف، عامود، ثبات، شباط، حلاف، فیروز، داقان، که‌ونه‌ین، خمام، قوقو، کروک، رمیل، هامون، معلوم، که‌رده، به‌روت.

شصت و شش غلام زرین کمر: مه‌نون، شه‌خهل، شه‌مال، مهر مهر، جه‌میار، والا، ناظر، گلرم، شولی، رجاف، زاوری، نوحای، رحمت، عین، کاوه، نه‌وزاد، به‌رخام، همان، حجامت، سفیر، عجاج، طینت، خلیل، زینو، موزاخ (قوزاخ)، سیف، میران، فه‌خهر، مه‌نجه‌ق، صفات، عمران، روحه‌ین، یول، بهرام، قیصر، به‌راد، برا، حرف، کرم، صمصام، فوره، تاماز، ته‌رویل، حریر (دبیر)، شیلان، حه‌ویز، خره‌ک، رمه‌نج، تقی، زه‌رگه، میرزا، قبا، فه‌تی، هه‌روی، لیمان (سه‌یمان)، مه‌توود، موشیر، به‌رات، رووف، شه‌یب، قرزه‌ت (فه‌زه‌ت)، باستم، کاشان. (سرانجام، ۲۰۰۷: ۴۴۴)

همچنین می‌توانیم نام افراد ذیل را که در لرستان دارای بقعه و بارگاه و کلینه هستند و بر اساس کارشناسی‌های موجود متعلق به همان دوران قرن پنجم هجری قمری هستند را بر اساس اسناد و مدارک و گواهی‌های موجود از یاران شاه خوشین دانست (هارون، ۱۳۸۸) (زامباور، ۲۵۳۶) (بناهای آرامگاهی، ۱۳۷۸):

مقبره سید علی

مقبره محمود بن علی

امامزاده قاسم در ازنا

شاهزاده احمد	بقعه شهنشاہ	امامزاده زید و قاسم
سید فیروزه کلاه	بقعه بابا طاهر	امامزاده ابراهیم مامون
سید محمد در وارک	مقبره سید زیا محمد	مقبره پیر عباد
نوروز احمد علی (شیخ)	بقعه مارگیمه	مقبره سید محمد
سید تاج الدین	شاهزاده عبدالله	بقعه غیفر ابن علی الیگودرز
مقبره حاجی محمود	مقبره دو برادران	عنبر بن علی (امامزاده بادباد)
داوود خادم	مقبره ماما جلاله	ابراهیم ابن مالک اشتر نخعی
پیر مار	مقبره بابا عباس	مقبره زید بن علی
عبدالرحمن و شاه پیروالی	پیر شمس الدین	مقبره جمیله خاتون
سید صمدی (صمدالدین)	بابا دانیال	امامزادگان غریبه
مقبره طالب علی	بابا بزرگ (دلفان)	مقبره اکبر بن علی
بقعه باو خازر	کال نازدار	امامزاده شاه آغل
طاق پیناوه	حسن گاویار	امامزاده پیروالی
بقعه جابر	مقبره باولین	امامزاده پیر عبدالله
مقبره بابا سیف الدین	نوح نبی	امامزاده جابر
پیر اسد (پیر حسن)	بابا کاووس الشتر	امامزاده سید صوفی
پیر ممد (پیر محمد)	کا کاردا	امامزاده موید حسن
پیر جد	شاهزاده محمد کوهدشت	امامزادگان گامان (کمر بسته)
پیر احمد	علاء الدین	امامزاده فرسش
شاه رضا (شارزو)	کلینه شاه خوشین	مقبره بابا زید پلدختر
پاپا دینار (پاپی دیندار)	عالی گیزان	مقبره خلیل اکبر
بالالا	بابا حبیب	مقبره جمال اکبر (جمال کل)
پیر سلیمان	داود رش	بقعه سهل نایو
حاجی بکتاش	مقبره بابا لنگ منگره	سید سهم الدین

نتیجه‌گیری

چند نتیجه از این مقاله می‌توان ارائه داد، نخست اینکه سرزمین ماد کبیر در ابتدا همین قلمرو گوران‌ها و یا کرپن‌های مادی بوده که دارای قبایل مختلفی بوده است و در نزد فرد خارجی و یا به شیوه‌ی کلی و کلان، جملگی را با نام گوران خطاب کرده‌اند، اما واضح است که در میان خود مردمان این قلمرو طبقات مختلف اجتماعی بوده است. این طبقات مختلف اجتماعی بعدها به شکل قبایل مشخص‌تری در مناطق محل سکونت خود ایجاد هویت می‌کنند و بعدها نام‌های معلوم بر خود می‌گذارند که به ایلات کنونی در سرزمین پهلویان تبدیل می‌شوند همانند: هورامی، لک، کلهر، دیملی، زنگنه، فیلی و ایلامی. دوم اینکه پس از چند قرن خفقان در ایران و پس از نهضت ترجمه و شعوبیگری اولین کسی که بر فرهنگ، زبان و ادبیات پهلویان و همچنین تمام زاگرس اهتمام می‌ورزد و بر آن پایمردی می‌کند شاه خوشین لرستانی بوده است. اولین کسی که نعمات و الحان موسیقیایی پهلویان را احیاء و رونق می‌بخشد شاه خوشین بوده است. ایشان اسطوره و حکایت‌های منطقه را زنده و در قالب شاهنامه به نسل‌های بعد می‌رساند. بر زبان و ادبیات گورانی تأکید می‌کند، هر چند که در این زمان این لفظ بر این ادبیات ساری و جاری نبوده و آنرا فهلویات نامگذاری می‌کرده‌اند، اما وجود کلام‌های این دوره گواه و مؤید این مهم است که زبان مردمان پهلویان توسط شاه خوشین اعتبار پیدا می‌کند و بنیان ادبیاتی فاخر گذاشته می‌شود؛ به عبارتی دیگر ناسیونالیسم منطقه‌ای از این زمان آغاز می‌گردد. اما شوربختانه بنا به دلایل بی‌شمار تاریخ این مهم و حقایق نهفته در آن کتمان می‌شود و وقتی به آن گذاشته نمی‌شود؛ همچنین تمام موارد و مسائل مربوط به این تاریخ مصادره می‌گردد، و شاید بتوان گفت آنقدر نادیده گرفته می‌شود تا تقریباً از آن هیچی باقی نماند.

منابع و مأخذ

۱. ابن الأثیر عزالدین علی (۱۳۵۰-۱۳۵۵). کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران نشر علمی.
۲. ابن فقیه همدانی، احمد بن علی. (۱۳۰۲). مختصرالبلدان، طبع فی مدینه لیدن المحروسه بمطبع بریل.
۳. ابن حوقل، محمد. (۱۳۶۶). سفرنامه ابن حوقل، ایران در صورة الأض، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، تهران انتشارات امیرکبیر.
۴. اذکائی، پرویز. (۱۳۶۷). فرمانروایان گمنام.
۵. اذکائی، پرویز. (۱۳۷۵). باباطاهرنامه. تهران انتشارات توس.

۶. استرابو. (۱۳۸۲). جغرافیای استرابو (سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان) ترجمه همایون صنعتی زاده.
۷. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۴۰). المسالک و الممالک. تصحیح ایرج افشار. تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۸. اکبری، مرتضی. (۱۳۹۴). بررسی و تحلیل جایگاه ایالات ماسبذان و مهرجانقدق (ایلام) در دوره خلافت عباسی / فرهنگ ایلام. دوره شانزدهم، شماره ۴۶ و ۴۷ بهار و تابستان.
۹. امان‌اللهی، بهاروند سکندر. (۱۳۷۰). قوم لر. پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران. تهران انتشارات آگاه.
۱۰. اوبن، اوژن. (۱۳۶۲). ایران امروز. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران انتشارات زوار.
۱۱. اورنگ، مراد. (۱۳۴۹). شاه خوشین، مجله ارمنان دوره سی و نهم دی شماره ۱۰.
۱۲. ایزدیناه، حمید. (۱۳۷۶). تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان. تهران انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۳. ایوانف، ولادیمیر. (۱۹۵۰). مجموعه رسائل و اشعار اهل حق، بمبئی.
۱۴. بدلیسی، شرف‌الدین بن شمس‌الدین. (۱۳۴۳). شرفنامه، محمدعلی، تهران علمی.
۱۵. بی‌نام. (۱۳۷۰). جغرافیای لرستان پیشکوه و پشتکوه ۱۳۰۰ ه. ق. امان‌اللهی بهاروند سکندر. اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان.
۱۶. بی‌نام. (۱۳۱۸). مجمل التواریخ و القصص. ملک الشعراء بهار به همت محمد رضائی. تهران کلاله خاور.
۱۷. پاپی بالاگریوه، مرادحسین. (۱۳۹۰). تبار هخامنش دیار بالاگریوه، خرم‌آباد انتشارات افلاک.
۱۸. حموی بغدادی، یاقوت. (۱۳۸۰). معجم البلدان. تهران سازمان میراث فرهنگی کشور.
۱۹. دایره‌المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی (بناهای آرامگاهی). (۱۳۷۸). تهران پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، حوزه هنری.
۲۰. دوید، بارون. (۱۳۸۸). سفرنامه لرستان و خوزستان. ترجمه محمدحسین آریا، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. راوندی، مرتضی. (۱۳۵۷). تاریخ اجتماعی ایران، تهران انتشارات امیرکبیر.
۲۲. راولینسون، هنری. (۱۳۶۲). سفرنامه راولینسون. ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند. تهران انتشارات آگاه.

۲۳. ساکی، علی محمد. (۱۳۴۳). جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان. لرستان کتابفروشی محمدی خرم آباد.
۲۴. سلطانی، محمد علی. (۱۳۷۶). قیام و نهضت علویان زاگرس. تهران نشر سها.
۲۵. سلطانی، محمد علی. (۱۳۷۰). جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، بی جا.
۲۶. سعیدیان، سعدی. (۱۳۹۷). جغرافیای تاریخی زاگرس مرکزی در دوره آشور نو: نمری خمین کرل پرسوا و البریه، پژوهش‌های باستان شناسی ایران شماره ۱۹ دوره هشتم زمستان.
۲۷. سیستانی، افشار. (۱۳۷۱). کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن، تهران انتشارات زرین.
۲۸. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. (۱۳۳۵). الملل و النحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، چاپخانه تابان.
۲۹. شیدامردوخی، عبدالله بن عبدالعزیز. (۱۳۸۳). تاریخ سلاطین هورامان، مصحح: احمد نظیری سنندج انتشارات پرتو بیان.
۳۰. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۸-۱۳۷۵). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران نشر اساطیر.
۳۱. طاهری، طیب. (۲۰۰۷). سرانجام (کلام‌های یارسان). عراق، سلیمانیه، انستیتو فرهنگی کرد.
۳۲. طاهری، طیب. (۲۰۰۹). تاریخ و فلسفه‌ی سرانجام (شرحی بر نحله‌های فکری و اعتقادی کردستان)، ههولیر، ده‌زگای مکریانی.
۳۳. طاهری، طیب. (۲۰۱۹). مقدمه فرهنگ گوران.
۳۴. طاهری، طیب. (۲۰۱۳). زیگ آریایی-کردی، ههولیر، ده‌زگای مکریانی.
۳۵. طاهری، طیب. (۲۰۱۳). زیور حقیقت، ههولیر، ده‌زگای مکریانی.
۳۶. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود. (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران نشر امیرکبیر.
۳۷. غفاری قزوینی، احمد بن محمد. (۱۳۴۳). تاریخ جهان آرا، تهران انتشارات کتابفروشی حافظ.
۳۸. گریشمن، رومن. (۱۳۶۶). ایران از آغاز تا اسلام. محمد معین. تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۹. مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۷۰). مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۰. مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۶۵). التنبیه الأشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران انتشارات علمی و فرهنگی.

۴۱. مسعربن المهلهل، ابودلف. (۱۳۵۴). سفرنامه ابودلف در ایران، تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی. تهران انتشارات زوار.
۴۲. مستوفی، حمدالله. (۱۳۳۶). نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران انتشارات طهوری.
۴۳. مشکور، محمدجواد. (۱۳۲۹). کارنامه اردشیر بابکان، کتابفروشی و چاپخانه دانش.
۴۴. مینورسکی، ولادیمیر. (۱۳۷۸). کرد، تاریخ، زبان و فرهنگ، محمدرئوف یوسفی نژاد، تهران سهیل.
۴۵. مینورسکی، ولادیمیر فئودوروویچ. (۱۳۶۲). دوسفرنامه درباره لرستان. ترجمه سکندر امان اللهی بهاروند، لیلی بختیاری. تهران انتشارات بابک.
۴۶. مینورسکی، ولادیمیر. (۲۰۰۶). مینورسکی و کورد، ترجمه انور سلطانی، ههولیر، ده زگای موکریانی.
۴۷. مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد شمس الدین. (۱۳۸۵). احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم. ترجمه دکتر علینقی منزوی، انتشارات کومش.
۴۸. ندیم، محمدبن اسحاق. (۱۳۴۳). الفهرست. ترجمه م. رضا تجدد. انتشارات کتابخانه ابن سینا.
۴۹. نسخه خطی کلام‌های دوره شاه خوشین. نگارنده
۵۰. نسخه خطی کلام‌های دوره محمدیگ. نگارنده
۵۱. ن. پیگولوسکایا. (۱۳۷۷). شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۵۲. وهومن، هارون. (۱۳۸۸). سفرنامه‌های خطی فارسی. تهران نشر اختران.
۵۳. هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۸۰). تاریخ روضة الصفای ناصری.
۵۴. بویس، مری. (۱۳۶۸). گوسان‌های پارتی و سنت‌های خنیاگری در ایران، ترجمه مهری شرفی، مجله چیستا اسفند، شماره ۶۶-۶۷
۵۵. عبود الحیانی، د. عبدالله ناصر. (۲۰۱۱). علماء و أعیان انتسبوا إلى شهرزور من ۲۰ هـ إلى ۸۰۰ هـ / ، مجله جامعه الأنبار للعلوم الإسلامیه، کانون الأول.
۵۶. فریم، گرن. (۱۳۸۵). کتیبه‌ی سارگن دوم آشوری در تنگی‌ور، ترجمه عالم نعیمی، آموزش تاریخ دوره‌ی هفتم شماره ۳ بهار.

57. The Inscription of Sargon II at Tang-I var. Tab. I-XVIII. Grant Frame.